

اینهم ویدیوی مراسم "جن زدایی" سارا پیلین



ماما جین برخلاف سارا پیلین از برکات کشیش جن گیر برخوردار نشد.

بقیه در صفحه 12

* دیدگاه *

ناتو، خاورمیانه، آفریقا ...

بررسی چرخش سیاست خارجی فرانسه
آلن گرش
برگردان: بهروز عارفی



- * ناتو، پیوستگی!
- * تدارک جنگ با ایران!
- * لبنان، خودنمایی ناچیز!
- * اسرائیل، فراتر از هر سوء ظنی!

بقیه در صفحه 8

بحران جهانی نظام سرمایه داری!

تلویزیون برابری سلسله گفتگوهانی را با رفیق محمد رضا شالگونی پیرامون جنبه های گوناگون بحران نظام سرمایه داری جهانی آغاز نموده است که در چند برنامه این رسانه گنجانیده شده است .
ما کوشش می کنیم که در هر شماره نشریه یک بخش از این سلسله گفتگوها را از گفتار به نوشتار در آوریم .
اکنون، بخش دوم گفتگوی تلویزیون برابری با رفیق محمد رضا شالگونی را که از گفتار به نوشتار آمده است در زیر می خوانید .

بحران مواد غذایی

بقیه در صفحه 2

نگاهی به بحران های اقتصادی در جهان امروز

فرامرز دادور

بقیه در صفحه 4

* دیدگاه *

کابوس های ما زندگی های به بن بست رسیده در اوین است

محبوبه کرمی



بقیه در صفحه 7

بحران جهانی نظام سرمایه داری

محمد رضا شالگوئی

بخش دوم گفتگوی تلویزیونی برابری با رفیق محمد رضا شالگوئی را که از گفتار به نوشتار آمده است در زیر می خوانید .

بحران مواد غذایی

یوسف آبخون : در دومین قسمت از گفتگوهایمان با محمد رضا شالگوئی در رابطه با بحران نظام سرمایه داری و جنبه های مختلف آن هستیم . محورهای بحران نظام سرمایه داری را در برنامه گذشته توضیح دادیم . در برنامه امروز به محور بحران مواد غذایی خواهیم پرداخت که حالا در بیشتر نقاط جهان به مساله مهمی تبدیل شده و گرسنگی بخش هایی از مردم محروم را تحت تاثیر قرار داده است . سوال اول ما اینست که بحران مواد غذایی که حالا بیک بحران عمومی در جهان تبدیل شده با دیگر بحران های نظام سرمایه داری چه ارتباطی دارد؟ و اینکه بعضی ها بحران مواد غذایی را به خشک سالی یا به افزایش قیمت مواد غذایی نسبت می دهند چقدر درست است ؟

محمد رضا شالگوئی : این مساله مهمی است . واقعیت اینست که آوازه گران و مدافعان نظام سرمایه داری همه ی بحران های سرمایه داری را به عوامل تصادفی نسبت می دهند . این خود بحث مفصلی است که چگونه تحریف می کنند و حتی بدیهی ترین بحران ها را که سرمایه داری در آنها نقش دارد به چیزهای دیگری نسبت می دهند . خود این داستان مضحک دنباله دار نیست که جداگانه باید به آن پرداخت .

اما اینکه حالا که بحران مواد غذایی را بررسی می کنیم ، بحرانی که جان یکصد میلیون نفر را علاوه بر آن یک میلیارد انسانی را که قبلاً زیر خط مطلق فقر و در واقع بدلیل گرسنگی در آستانه ماندن یا نمادین بودند تهدید می کند، مسلم است که مساله سرمایه داری ارتباط دقیقی با آن دارد و عامل اصلی و بستر اصلی این بحران است . چند مثال این قضیه را روشن می کند:

در دهه 1960 وقتی که استثمار زدانی می شد و کشورهای آفریقایی استقلالشان را از قدرتهای استعماری بدست می آوردند ، قاره آفریقا نه تنها از نظر مواد غذایی پایه می توانست خودش را تامین بکند و احتیاجی به واردات نداشت بلکه صادر کننده ی مهمی در حوزه های از مواد غذایی بود . مثلاً در فاصله سالهای 1966 تا 1970 قاره آفریقا به دنیای خارج از قاره صادرات مهمی داشته . ولی حالا همین قاره آفریقا 25% و یعنی یک چهارم کل مواد غذایی اش را از جاهای دیگر وارد می کند و تقریباً همه کشورهای قاره آفریقا وارد کننده خالص مواد غذایی هستند . باید توضیح داده شود که چه اتفاقی افتاده! مثال دیگری می زنم: مکزیک یکی از کشورهای بزرگ و یگونیوم که یکی از کشورهای پیشرفته دنیای سوم است . مکزیک در دهه ی 1980 یکی از صادر کنندگان مهم ذرت جهان بود . در آن موقع بود که ماجرای بحران بدهی ها پیش آمد و دولت مکزیک ناگزیر شد که برای پرداخت بدهی هایش از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول فرصت هائی را بگیرد، در قبال آن سیستمی را به دولت مکزیک تحمیل کردند که حمایت از کشاورزی و سرمایه گذاری دولتی در کشاورزی و عوارض و مالیات بر واردات کشاورزی را بر دارد . باصطلاح "تجارت آزاد" بشود و دولت در اقتصاد مداخله نکند . نتیجه اش چه شد؟ حالا مکزیک یکی از بزرگترین وارد کنندگان ذرت است که در آن کشور قیمت اصلی مردم بحساب می آید .

حالا فیلیپین را در نظر بگیرید : فیلیپین آن سر دنیا ست و در سال 1993 دوران دیکتاتور معروف فریدیناند مارکوس مردم مشکلات و بدبختی های زیادی داشتند ولی واقعیت اینست که این کشور صادر کننده ی برنج بود . حالا فیلیپین بزرگترین وارد کننده برنج است . چه اتفاقی در این فاصله افتاد؟ تصادفاً در دوره ی باصطلاح "دموکراسی" که "کوراژان آکتیو" بعد از سقوط "مارکوس" روی کار آمد، زیر فشار آمریکا و باصطلاح روشنفکران و نهادهای لیبرالی شروع کردند به پرداخت بدهیهای دوره "مارکوس" و اولویت شان را چنین قرار دادند:

در مقابل اینکه بدهی ها را پرداخت بکنند، مجبور شدند امتیازاتی به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بدهند و در نتیجه این امتیازات همان ماجرائی که در مکزیک بود در اینجا به نحو دیگری تکرار

شد . و در دوره ی حکومت باصطلاح لیبران " آکتیو " بود که کمر کشاورزی فیلیپین شکست . حالا فیلیپین بزرگترین وارد کننده برنج جهان است . این مساله خیلی جالب است ! ظاهراً برنج و ذرت بهمدیگر ارتباط ندارند و از برنج سوخت گیاهی درست نمی کنند که این مساله باعث بحران شده باشد، در حالیکه از ذرت سوخت گیاهی درست می کنند که یک عده ای بحران را باین مساله نسبت می دهند . مکزیک آن سر دنیاست و مسائل دیگری دارد و فیلیپین سر دیگر دنیا با مسائل دیگریست ولی اشتراک این خصلت را در هر دو آنها می بینیم .

یک مثال دیگر مصر از هفت هزار سال پیش و در واقع ذره ی نیل در مصر همیشه به مردم مصر غذا داده و حالا مصریها بزرگترین وارد کننده گندم جهان هستند . چرا؟ چرا دیگر ذره ی نیل نمی تواند به فرزندان خودش غذا بدهد؟ مطالعه ای که سازمان تغذیه و کشاورزی جهانی - اف . ا . او در مورد چهارده کشور مختلف کرده، نشان می دهد که در فاصله 1995 تا 1998 در همه ی این کشورها واردات مواد غذایی پایه افزایش پیدا کرده است . کشورهایی که در دنیای سوم هر چه بیشتر به وابسته به مواد غذایی از جاهای دیگر شده اند و حال آنکه قبل از آن خیلی کمتر بوده اند و یا اصلاً وابسته نبوده اند .

تنها این دو مورد نیست . چگونه است که یکدفعه کشور آفریقایی مالی مجبور می شود که پنبه از آمریکا وارد کند؟ چطور می شود که آنتاوی در ترکیه که رودخانه های عظیمی دارد و با هوای مدیترانه ای خودش همیشه به مردم اش غذا داده و همیشه ذرت و پنبه داشته ، حالا ذرت و پنبه از آمریکا وارد می کند؟ اینها را باید توضیح داد . اینها نمی تواند تصادفی باشد . اینها عوامل قطعی و خشک سالی و غیرو و غیرو نیستند . اینها نظام سرمایه داریست .

سرمایه داری هر چه عمیق تر می شود، هر چه بر نشسته تر می شود، یک سلسله چیزهایی را اعمال می کند . باید فراموش نکنیم که سرمایه داری اساساً و بیک اعتبار می شود گفت که پیروزی ارزش مبادله بر ارزش مصرف است . یعنی سرمایه دار علاقمند نیست که بداند این خود کاری که در دست شمعاست چه خاصیتی دارد و به چه درد می خورد، بلکه به این علاقمند - در نظام سرمایه داری که تولید می کند - است که این خودکار را چطور می شود فروخت و چقدر می شود سود برد . منطق سود و ارزش مبادله و یعنی اینرا با چه چیزی می شود عوض کرد و چه چیزی می شود در این معاملات بدست آورد . بنابراین است که پیروزی ارزش مبادله بر ارزش مصرف عبارتست از پیروزی سود بر انسان و نیازهای انسانی . این منطق سرمایه داریست . سرمایه داری خوب و بد هم نداریم و این منطق سرمایه درای است .

اگر این منطق را بگیریم و جلو برویم خواهیم دید که مسائلی را بدنبال خودش بوجود می آورد . پیروزی ارزش مبادله خواه ناخواه تمرکز قدرت را خواهد آورد . بر خلاف آنچه که تصور می شود یکی از اسطوره های سرمایه داریست که یک عده ای با تمام جان و دل و با تمام نیرو - چون منافع دارند - از آن دفاع می کنند که بازار آزاد بهترین منافع را ایجاد می کند ، واقعیت اینست که بازار آزاد فعالین برابر ندارد و هر چه بیشتر قطبی می شود . قدرتهای بزرگتر، آنهایی که سرمایه ها و امکانات بیشتری دارند و ارتباطات بیشتری با مراکز قدرت دارند، دست بالاتر را پیدا می کنند و دیگران را می رویند و از میدان بدر می کنند . سرمایه داری یا باصطلاح تجارت آزاد به انحصار منتهی می شود و این خواه ناخواه و اتوماتیک است . نه اینکه انحصار مطلق که همه چیز و تولید کننده کوچک و فروشنده کوچک از بین برود، بلکه قسمت اعظم بازار و در واقع سکان هدایت بازار در دست چند قدرت می افتد . چند مرکزی - اوریگولی - و در واقع انحصار چند قطبی می شود . اگر اینرا در مورد کشاورزی در نظر بگیریم به دهقان زدانی منتهی می شود . و دهقان زدانی عبارت از اینست که کسانی کشاورزی را هدایت می کنند که خودشان در تولید نقشی ندارند، بلکه آنرا در جهت منافع خودشان که شرکت های بزرگ هستند هدایت می کنند . تصادفی نیست که چند شرکت بزرگ مواد غذایی در تمام دنیا مقدرات مردم را در دست دارند . و حتی می خواهند که حاکمیت کشورها را بر مواد غذایی خودشان از بین ببرند و عملاً از بین برده اند .

طرف دیگر قضیه اینست که سرمایه داری با این " منطق " - خرافه - سرمایه داری که دولت نباید مداخله کند و باید بازار را هر چه بیشتر آزاد بگذاریم، باعث می شود که مثلاً در همین چهل پنجاه سال گذشته

در کشورهای مختلف اگر بررسی کنیم با هر چه لیبرالیزه شدن تجارت از دولت ها در کشورهای دنیای سوم بخواهند که کمتر مداخله کنند. مخصوصاً شرکت های بزرگ و از طریق نهادهای بین المللی مثل صندوق بین المللی پول، مثل بانک جهانی و مثل سازمان تجارت جهانی از این دولت ها در کشورهای دنیای سوم می خواهند که کمتر مداخله کنند. سرمایه گذاری نکنند، عوارض بر واردات غلات و مواد غذایی نیندند، سوبسید ندهند و غیره. این مساله باعث می شود که سرمایه گذاری در کشاورزی ضعیف بشود و شکننده تر شود. همیشه در قرن بیستم مشکل کشاورزی این بوده که توزیع بوده و نه تولید و حالا برای اولین بار است که تولید عقب می افتد. علتش هم سرمایه داری تر شدن هر چه بیشتر کشاورزی دنیاست.

عامل دیگر که هست، عامل امپریالیسم اگر خیلی ساده بگوئیم. دولتهایی که می گویند بازار آزاد و تجارت آزاد و دولت نیاید سوبسید بدهد، خودشان سوبسید می دهند و کشورهای دنیای سوم را وادار می کنند که به کالاهای خودشان سوبسید ندهند، به مواد کشاورزی شان سوبسید ندهند. اتحادیه اروپا بزرگترین سوبسید دهنده ی دنیاست و ایالات متحده آمریکا دومین سوبسید دهنده ی بزرگ دنیاست. اینها سعی می کنند که به محصولات کشاورزی خودشان سوبسید بدهند و برای آنها بازار پیدا میکنند و سود دهی داشته باشند و کشورهای دیگر را داغان کنند. اتحادیه اروپا در خانه خراب کردن میلیونها انسان در آفریقای سیاه نقش تعیین کننده ای داشته است. آمریکا در متلاشی کردن خیلی از کشورهای جهان در زمینه کشاورزی نقش تعیین کننده ای داشته است.

بنابراین اگر خیلی تلگرافی این عوامل را در نظر بگیریم، اینها عواملی هستند که سرمایه داری هر چه عمیق تر می شود و هر چه لیبرالیزه تر می شود، هر چه بازار آزاد عمل می کند و هر چه حاکمیت دولت های ضعیف تر از بین می رود، همانقدر بیشتر امکانش بوجود می آید که بکوبند و مواد غذایی پایه ای برای مردم را در دست خودشان بگیرند و مقدرات این کشورها را در دست خودشان داشته باشند.

یوسف آبخون: با تشکر از ارتباطی که به بحران مواد غذایی و نظام سرمایه داری دادید، مساله اینست که بحران مالی یا بحران انرژی در گذشته هم مطرح بوده. بحران مواد غذایی چرا در یکسال اخیر اینطور برجسته شده؟ ارتباط اینها آیا تصادفی است و چرا حالا اینهمه با بر جستگی بیشتری بشکل قطعی عمومی و جهانی مطرح شده؟ آیا جنبه تصادفی دارد و دلیل آن چیست؟

محمد رضا شالگونی: خیلی مهم است که این نکته را توضیح دهم که چرا حالا مساله اینقدر حاد شده است. تردیدی نیست که عوامل کوتاه مدت را باید مورد توجه قرار دهیم. ولی برای اینکه رابطه شان را در سرمایه داری بفهمیم بایستی توجه کنیم که بعضی از این عوامل کوتاه مدت خود ناشی از بحران سرمایه داری هستند، اولاً! و ثانیاً این عوامل کوتاه مدت بر بستر همان روند دراز مدت بر نشستن سرمایه عمل می کنند. بر بستر سرمایه داری شدن کشاورزی عمل می کنند. چند عامل در اینکه چرا حالا بحران حاد شده مهم است:

با توجه باینکه اشاره کردم که حالا تولید مهم شده و یعنی در واقع یک نوع کُند شدن در تولید مواد غذایی وجود دارد، در روند سرمایه داری تر شدن کشاورزی در جهان، شکننده تر شدن قضیه که هر شوکی می تواند اقتصاد را بهم بریزد عامل مهمی است. باید توجه داشته باشیم که در این رابطه بحران انرژی نقش خیلی مهمی در همین بحران های کوتاه مدت دارد. واقعیت اینست که افزایش قیمت انرژی فسیلی - نفت - در جهان باعث شده که در کشاورزی اثر بگذارد. توجه داشته باشید که کشاورزی جدید و کشاورزی جدید به چند لحاظ از انرژی متاثر می شود: اولاً از طریق حمل و نقل به بازار و ثانیاً استفاده از ماشین آلات و غیره و ثالثاً از کودهای مصنوعی که بایستی در کشاورزی تجاری بکار ببرند. همه ی اینها باعث می شود که به مواد کشاورزی از طریق افزایش قیمت انرژی شوک وارد شود و قیمت شان بالا برود. این یک عامل است که فاکتور مهمی هم هست. عامل دیگر سوخت گیاهی است که در جاهانی اثر می گذارد. واقعیت اینست که سوخت گیاهی خودش تابعیت از بحران انرژی. در واقع اگر بحران انرژی ای نبود بحث سوخت گیاهی بوجود نمی آمد.

"بایرو فیولی" - سوخت گیاهی - از آنجا مطرح شد که قیمت نفت بالا رفت. قیمت نفت اگر از بشکه ای 60 دلار پائین تر باشد، سوخت گیاهی صرف نمی کند. سوخت گیاهی موقعی بصره است که قیمت نفت بالا رفته باشد و بنابراین است که اینهم تابعی از مساله

هست. مساله اینست که آمریکا در سال 2006 - 2007 یک چهارم کل تولید ذرت خودش را به سوخت گیاهی اختصاص داده بوده که از آن طریق "اتانول" درست کنند. و برای سال 2008 - 2009 قرار است یک سوم کل ذرت آمریکا را که خود وزن عظیمی است، به سوخت گیاهی اختصاص بدهند. خود این مساله و یعنی بالا رفتن قیمت ذرت در مصرف خودش، اصل جایگزینی ایجاب می کند که حتی در جاهانی که مردم ذرت مصرف نمی کنند، قیمت مواد غذایی کلیدی دیگر هم بالا برود. در مسائل غذایی می دانیم که مردم عادت ندارند که مثلاً آرد ذرت استفاده کنند در جایی که می توانند از آرد گندم استفاده کنند یا برنج مصرف کنند. ولی اصل جایگزینی در اقتصاد باعث می شود که بالا رفتن قیمت ذرت روی این کالاها فشار می آورد و قیمت آنها هم بالا می رود.

اگر همین تولید ذرتی را که در آمریکا به سوخت گیاهی اختصاص داده می شود، به مواد غذایی اختصاص بدهند می شود ده درصد نیاز کل مردم جهان را بر آورده کرد. جالب این است که همه این طرح سوخت گیاهی در آمریکا و اساساً بوسیله دولت بوش برای اینست که بیک لابی کشاورزی و از پول مالیات دهنده ی آمریکایی سوبسید پرداخت کنند. در واقع کمکی به بهبود کشاورزی نمی کنند و متأسفانه بعضی از محیط زیستی ها هم انتلاف کرده اند و یا اینکه حتی بدون اینکه خودشان بدانند، آلت دست هیأت حاکمه آمریکا شده اند و به تولید سوخت گیاهی دامن زده اند. ظاهراً اینست کم ضررتری تا سوخت فسیلی است و حال آنکه باید دنبال راه حل های پایه ای باشند. یک عامل دیگری که مهم است اینست که مثلاً تقاضای مواد غذایی در بعضی از کشورها بالا می رود. مثلاً رشد اقتصاد چین باعث شده که طبقه ی متوسط این کشور مصرف زیادتری داشته باشد. و در اینجا مخصوصاً در بعضی کشورها چون مصرف گوشت بالا می رود، باعث می شود که خواه ناخواه تقاضا برای علوفه و غله مورد مصرف دام ها- گاو و خوک و گوسفند - بالا برود و در نتیجه قیمت آنها افزایش پیدا کند. اینهم فاکتوری است ولی دولت آمریکا از این مساله سوء استفاده کرده و "بوش" گفت که هندیها زیاد مصرف می کنند و باین خاطر است. و حال آنکه مصرف هند و چین پائین تر - هند که خیلی پائین تر - از متوسط مصرف جهانی است.

البته عوامل دیگری هم هستند. یک عاملی که خیلی هم مهم است مساله "اسپیکولیشن" - سفته بازی، بورس بازی - است که خود بحران دلار باعث می شود کشورهایی دلار در دست دارند و مخصوصاً کشورهای نفت خیز، چین و دیگران و این دلارهای زیاد را بخاطر بحران مالی آمریکا نمی توانند سرمایه گذاری کنند، به بازار کالاهای واقعی و بویژه مواد غذایی رو می آورند. اگر در مسکن بحران پیش آید دیگر آنجا سرمایه گذاری نمی کنند و به کالاهای واقعی روی می آورند. مثلاً در مورد برنج که در عرض سه ماه بیشتر از صد درصد قیمت اش بالا رفت و از سیصد و چند دلار در هر تن به بالای هزار دلار در تن رسید. یعنی قیمت برنج یکده در عرض سه ماه سه برابر شد و در حالیکه تولید آن امسال بطور ویژه کمتر از سال قبل نبود و مصرف هم بطور ویژه خیلی عجیب بالا ترفته بود. در مورد برنج خیلی چشمگیر است که "اسپیکولیشن" - سفته بازی - عمل می کرد و بطور مشخص بحران مالی روی آن اثر داشت. در مورد گندم کمتر، در مورد ذرت که مساله دیگری بود و در موارد دیگر هم این عامل کوتاه مدت مساله حادی بوده است. البته مساله خشک سالی هم بوده است. مثلاً در استرالیا اکنون ده سال است که خشک سالی وجود دارد و در سال گذشته خیلی شدید بوده است و خوب این کشور یکی از صادر کنندگان بزرگ غله است.

خوب اینها تاثیر می گذارد، منتھی اگر باین عوامل نگاه کنیم باز هم بر می خورد به: اولاً به بستر عمومی سرمایه داری تر شدن کشاورزی و ثانیاً اگر خود این عوامل را در نظر بگیرید خواهید دید که هر چه بیشتر غلبه ی ارزش مبادله بر ارزش مصرف یا سود بر نیاز انسانی است که اینکار را می کند. و سرمایه داری مخصوصاً با نظام قدرتی که سطح جهانیست و امپریالیسمی که هست، حاکمیت کشورهای کوچک بر مواد غذایی را از بین می برد. یک نکته را هم در خیلی جاها می شود برجسته دید: مثلاً در آفریقا که صندوق بین المللی پول می تواند خواسته هایش را بر دولت ها دیکته کند بحران خیلی شدیدتر است تا مثلاً در آسیای شرقی. هر جا دولت ها ضعیف تر باشند در مقابل باصطلاح "جامعه ی جهانی"! با نهادهای بین المللی، آسیب پذیری مردم بیشتر است. حالا تصادفی نیست که در

سی و هفت کشور بحران غذایی هست و در بیست و پنج کشور حالت فوق العاده اعلام شده . این چیز کمی نیست!
یوسف ابخون : با تشکر از شما و بعنوان سنوآل آخر: سنوآل اینست که بحران مواد غذایی در زندگی مردم چطور اثر می گذارد و بیشتر چه گروه هایی از مردم را تحت تاثیر قرار می دهد؟

محمد رضا شالگونی : مساله ی مواد غذایی مساله ی ففرا می باشد. بنابراین بیشترین بحران مواد غذایی ، همیشه فلاکت و فاجعه برای فقراست ، طبقات پانین و کارگر و زیر کارگر و آنهایی که با طبقه کارگر هم سطح نشسته اند. یک قانونی در اقتصاد هست که معروف به " قانون انگل" است . " ارس انگل " اقتصاد دان و آمار شناس قرن نوزدهم آلمان بود که قانونی را کشف کرد و نشان داد که درآمدهای خانوار هر قدر بالاتر بروند نسبت کمتری از در آمد صرف هزینه ی مواد غذایی می شود . و اولویت مصرف خانواده های فقیر اینست که در وحله اول مواد غذایی ، بعد پوشاک و بعد مسکن . هر چه در آمد کمتر باشد، بخش بیشتر از کل در آمد صرف هزینه های مواد غذایی در وحله اول می شود و بعد پوشاک و مسکن جای می گیرند. بنابراین هر چه قیمت مواد غذایی بالاتر می رود ، فشار بیشتری روی طبقه کارگر و محرومان و تهی دستان وارد می شود . چرا؟ چون هر افزایشی کل درآمد را زیر ضرب می برد. مثلاً وقتی قیمت برنج صد در صد افزایش پیدا می کند. خوب معنایش اینست که صد درصد هزینه های حیاتی خانوار پانین بالا رفته است، در حالیکه در خانوار ثروتمند ممکن است پنج درصد درآمد باین هزینه اختصاص داشته باشد . غالب آمارهایی که در مورد تورم و افزایش قیمت ها وجود دارد گمراه کننده هستند . اگر آمارها را بشکنیم و تقسیم کنیم و جزئی و دقیق تر کنیم و ببینیم آمار مواد غذایی چقدر بالا می رود و دیگر اقلام تورم چقدر بالا می رود ، آنوقت معلوم خواهد شد که فشار اقتصادی در نتیجه افزایش قیمت مواد غذایی به چه کسانی وارد می شود . این خیلی حیاتی و تعیین کننده است .

یک مساله دیگر هم مهم است . اگر توجه کنید، از نظر طبقاتی این طبقات محروم هستند که بیشترین فشار را تحمل می کنند. مثلاً در ایران امروز می گویند تورم سی درصد است - بانک مرکزی می گوید 25% - ولی اگر فقط مواد غذایی و مخصوصاً مواد غذایی کلیدی و پایه را در نظر بگیریم و متنوعات را کنار بگذاریم ، آنوقت خواهیم دید که بعضی اوقات تورم بالا صد درصد است . اگر سه ففقره ی خوراک، پوشاک و مسکن را در نظر بگیریم. خواهیم دید که چقدر فشار تورم بر طبقه محروم از میانگین تورم بالاتر است . از میانگین تورم بسیار بسیار بالاتر است . آنوقت است که مساله دستمزدها و بی معنا بودن حداقل دستمزد روشن می شود .

عامل دیگر: اگر در سطح جهانی در نظر بگیریم ، در کشورهایی که نمی توانند مواد غذایی ارزان تهیه کنند و در اختیار اکثریت مردم و طبقه محروم قرار بدهند، رابطه این مواد غذایی ارزان با دستمزد تعیین می شود . مثلاً یکساعت کار چند کیلو نان می تواند بدست بیاورد ، چند کیلو گوشت و چند کیلو برنج می تواند بدست بیاورد . باید اینطور محاسبه کرد یعنی بر مبنای قیمت ها و روابط واقعی کالاها. اگر اینطور در نظر بگیریم خواهیم دید که کلاً باروری مواد غذایی در کشورها پیرامونی و در مقایسه با کشورهای مرکزی شکننده تر می شود . آنجاست که امپریالیسم غذایی خودش را وارد میدان می کند و هر چه بیشتر اقتصاد این کشورها را زیر فشار قرار می دهد و شکننده می کند . یک کشور اگر می خواهد صنعتی بشود باید کشاورزی پُر تحرک و خود کفا داشته باشد . منظوری از خودکفا این نیست که همه ی کالاها را خودش تولید کند ولی کالاها مواد غذایی یعنی کالاهای باصطلاح " دستمزدی" در باروری اقتصاد و توسعه اقتصادی تعیین کننده هستند . کشوری که نتواند در مورد کشاورزی روی پای خودش بایستد مثل سطل سوراخی میماند که هر چه آب بان بریزم از پانین اش بیرون می رود . بنابراین شکنندگی اقتصاد کشورها ی پیرامونی و فقیرتر فشار مضاعفی بر آنها در مقابل کشورهای مرکزی سرمایه داری است که باید به آن توجه ویژه ای بشود .
یوسف ابخون : با تشکر از شما و بینندگان گرامی که باین برنامه توجه کردند . این قسمت دوم سلسله گفتگوهای ما با محمد رضا شالگونی در رابطه با جنبه های مختلف بحران نظام سرمایه داری و در مورد بحران مواد غذایی بود . این سلسله گفتگوها ادامه پیدا خواهد کرد .

تقابل با مقررات جدید ضد پناهندگی اتحادیه اروپا! پیمانی دیگر، دژ اتحادیه اروپا علیه پناهجویان مستحکم تر خواهد شد!

امروز ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۸ وزرای خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا طی نشست خود در بروکسل در مورد دستورالعمل هایی به توافق رسیده اند که بر اساس آن شرایط مهاجرت " غیره قانونی" را بشدت محدودتر خواهند کرد و شرایط را برای صدور "کارت آبی" برای نیروی کار متخصص که طرحی است در تقابل "کارت سبز" آمریکا برای جلب گارگران متخصص، هموار میکنند.

سالمهست دولتمردان اروپایی اذعان کرده اند که به صدها هزار نیروی کار ماهر نیاز دارند با این حال هر سال بر تلاش ضد پناهندگی خود میافزایند و مرزها را به روی دهها هزار فراری مسدود و پر مخاطره تر میکنند چرا که ترجیح میدهند به خاطر سود جویی بیشتر، نیروی کارمتخصص مورد نیاز را مستقیم وارد میکنند.

بر اساس پیمان مهاجرت که امروز (۲۵ سپتامبر)، در بروکسل منعقد شد، دولت های اتحادیه اروپا قول داده اند که بر خلاف گذشته و آنچه در ایتالیا و اسپانیا رخ داده است، به مهاجران غیرقانونی به طور گروهی اجازه ورود ندهند و برای اخراج این مهاجران منابع خود را یکجا کنند. (بی بی سی). چند سال قبل ، ۵۸ مهاجر چینی که قصد ورود به بریتانیا را داشتند در یک کامیون جان باختند، تا کنون صدها بی پناه فراری در دریاها غرق و در جنگلها طعمه حریق شده اند و یا مورد هدف گلوله مرزبانان و حمله سگهایشان قرار گرفته اند .

آخرین میخها را میخواهند بر روی تابوت پناهندگی بکوبند . "حقوق بشر" و حقوق پناهنده سالمهست به یک جوک تبدیل شده است و همه بر این توافق دارند که اینان به نیروی کار نیاز دارند و پناهجویان تاکنون این بخش را پاسخگو بوده اند اما از نظر دولتمردان اروپایی در عین حال دردرس ساز و پر هزینه بوده اند. اینان (دول اروپایی) به نیروی کاری نیاز دارند که بدون صرف هزینه زیست و مسکن و سالها انتظار، سریعاً بر سر کار بروند و سود بیاورند.

در مقابل این تعرض افسارگسیخته باید ایستاد. هزاران نفر روزانه در حال عبور از مرزها هستند . انسانهایی در گریز از جنگ و فقر و ترور و اعدام و شکنجه و در جستجوی مکنی امن و راهی برای ادامه حیات.

امروز از هر زمان بیشتر به ایجاد شبکه های مبارزاتی در دفاع از پناهجویان نیاز داریم. دولتها در تلاشند حق پناهندگی را به یک امر چلبایی تبدیل کنند و ما تلاشمان برای غیر چلبایی کردن حق پناهندگی است. دبیرخانه سازمان سراسری پناهندگان ایرانی- بيمرز ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۸

مجله اقتصادی شونیکس:

ایران در قعر جدول جهانی مهار کنندگان نرخ تورم!

ایران از لحاظ نرخ تورم در میان 180 کشور جهان رتبه 175 را از آن خود کرد.

به گزارش خبرگزاری کار ایران، ایلنا، مجله اقتصادی شونیکس در تازه ترین آمارهای خود در خصوص نرخ تورم کشورهای مختلف جهان، نرخ تورم ایران را در زمره 5 کشور که بالاترین نرخ تورم جهان را دارند قرار داده است.

بر پایه این گزارش، اریتره با 22.7، گینه با 23.4، میانمار با 36.9 و زیمبابوه با 2 میلیون درصد در رتبه های بعدی قرار دارند و بیشترین نرخ تورم را در جهان به خود اختصاص داده اند. این گزارش در حالی ارائه شده است که هم اکنون نرخ تورم ایران به 26 درصد افزایش یافته و به طور قطع رتبه ایران را در میان سایر کشورها بازهم تنزل داده و به قعر جدول نزدیک می کند.

بنا بر گزارش خبرنگار ما، کشور ژاپن با نرخ صفر درصدی تورم در صدر جدول مهار کنندگان نرخ تورم است. پس از ژاپن نروژ با 0.7 درصد، سوئیس با یک درصد، تایوان با 1.2 درصد، فرانسه با 1.3 درصد، سنگاپور با 1.3 درصد، ایتالیا و سوئد با 1.9 درصد، آلمان و مالزی با 2 درصد، کانادا با 2.2 درصد، انگلیس با 2.4 درصد، کویت با 2.6 درصد، آمریکا با 2.7 درصد، عربستان با 3 درصد، عمان با 3.8 درصد، چین با 4.5 درصد، سوریه با 7 درصد، بنگلادش با 7.2 درصد و پاکستان با 7.8 درصد در رتبه های بعدی واقع شده اند که کمترین نرخ تورم را در میان کشورهای جهان دارند.

نگاهی به بحران های اقتصادی در جهان امروز

فرامرز دادور

در جهان سرمایه داری حاضر جوامع عمدتاً به دو قطب تقسیم گشته اند، در یک طرف طیف های بسیار کوچک اما فوق العاده قدرتمند، صاحب و کنترل کننده ی ابزار تولید و فعالیت های اقتصادی بوده به کمک ارگان های امنیتی و نظامی حاکم می باشند. در طرف دیگر اکثریت مطلق جمعیت، یعنی توده های کارگری، زحمتکش و محروم، ناچار، در زیر سیادت نظام های استثمار، ناعادلانه و ستمگر زندگی می کنند. بدیهی است که در جوامع بخاطر اینکه جریان زندگی ادامه یابد، نیاز است که در حوزه های اصلی جامعه و بویژه در حیطه ی اقتصاد، سطح معینی از تعادل و ثبات اجتماعی گرچه با آرایش های معین طبقاتی برقرار باشد. در دنیای امروز، نیروی کار اجتماعی به مثابه ی یکی از ارکان اصلی، گرچه پراکنده و خصوصی شده، شالوده ی بنیادی ساختمان جامعه را تشکیل می دهد و حول محور آن است که توسعه ی پیشرفت اجتماعی صورت می گیرد. در سرمایه داری بخاطر عمدگی خصلت سودجویانه در فعالیت های اقتصادی که متناثر از مناسبات بازار و نبود سیاست های برابری طلب و عدالتجو(که بخشی از برنامه های سوسیالیستی می باشد) است مجموعه ی روابط تولید/ باز تولید و فعالیت های مالی مربوط به آنها، ماورای ضرورت های انسانی و توان خرید از طرف مصرف کنندگان رشد می یابند. سرمایه که معادل ارزش انباشت گردیده و قابل مبادله ارزیابی می شود و نهایتاً در اشکال پول و سایر اوراق مالی پدیدار می گردد، ذاتاً بخاطر حفظ هستی آن، در جهت نفوذ به تمامی شاخه های ممکن سودآور اقتصادی، به حرکت درآورده می شود. فعالیت های سرمایه (سرمایه گذاری)، خارج از سوانح ویژه ی اجتماعی (ب.م. جنگ) و طبیعی (ب.م. زلزله) تنها وقتی متوقف گردیده، دچار رکود می گردد که ظرفیت های بازار برای جذب سرمایه جهت تولید سود (ارزش اضافی) اشیاع گردد، و در آن صورت در فعل و انفعالات اقتصادی، مبادله ی کالا و روند صعودی انباشت سرمایه و در واقع ایجاد ثروت خلل ایجاد می شود.

چندین عامل در گردش کامل پروسه ی تولید تاثیر بازدارنده دارند که به برخی از آنها در اینجا اشاره می شود. تاریخ نشان می دهد که در سرمایه داری گرایش به افول در سودآوری همواره وجود داشته و در ابعاد مختلف انجام می گردد. یک فرایند این است که در پروسه ی رشد اقتصاد، موازنه ی تکامل یابنده بین بخش های متنوع اقتصاد و بویژه، بین بخش 1 (تولید کالاهای سرمایه ای) و بخش 2 (تولید کالاهای مصرفی) تدریجاً منحرف می گردد. برخی از اقتصاددانان، مارکسیست بخش دیگری (3) نیز اضافه می کنند که شامل فعالیت های اقتصادی غیرمولد مثل کالاهای تجملاتی و سلاح های نظامی می شود. موضوع این است که برای سرمایه دارها هدف اصلی منفعت جویی است و برای خاطر آنها در تولید و فعالیت های اقتصادی مربوط درحد امکان سرمایه گذاری می کنند. در نتیجه مجموعه ای از کالاها و ارزش ها در اشکال مایحتاج مصرفی، ابزار تولید و دیگر پدیده های ارزش یافته ی اجتماعی، تولید می گردند. اما قدرت خرید درمیان مصرف کنندگان که عمدتاً از کارمزد و درآمد حاصل شده بوسیله کارگران و زحمتکشان (سرمایه متغیر) تغذیه می گردد محدود بوده و درمقایسه با سطح قیمت ها همواره تقلیل می یابد. بعد از یک مدت (معمولاً چندین سال، گاهی 7 تا 8 سال)، اضافه تولید در محصولات کالایی و مصرفی که از سطح توان خرید مردم فراتر انجام گرفته منجر به معضل اضافه انباشت در سرمایه و در نتیجه رکود در اقتصاد گردیده و طبیعتاً در سرمایه گذاری کاهش ایجاد می شود.

برای سرمایه دارها یکی از راهکارها جهت انباشت بیشتر ثروت، تقلیل هزینه در عرصه ی خرید نیروی کار (کارمزد و هزینه های اجتماعی مربوطه) و توسل به ایجاد نوآوری رادیکال در عرصه ی تکنولوژی و ایجاد تغییر در جهت سازماندهی و مؤثر نمودن مدیریت در عرصه ی کار بوده است. این نگرش همواره در میان اقتصاددانان سرمایه داری نیز بوده است که با افزایش نسبی مخارج در عرصه ی سرمایه گذاری برای ابزار تولید جهت بارور نمودن فعالیت های اقتصادی و در واقع ایجاد تغییر در موازنه ی "ترکیب

عالی سرمایه" به نفع سرمایه ثابت و به ضرر سرمایه متغیر (هزینه های صرف شده برای نیروی کار انسانی) سود بیشتری نصیب صاحبان سرمایه می گردد. اما معضل نهفته در اتخاذ این روش اقتصادی این است که حامل تناقضات اجتماعی مربوط به خود نیز می باشد، یعنی اینکه با تقلیل سرمایه گذاری در بخش مربوط به مخارج نیروی کار (حقوق و مزایای کارگران)، باز هم قسمت دیگری از محصولات و ارزشهای تولید، از طرف توده های زحمتکش به آنها برگشته نمی شود و نتیجتاً قدرت خرید در میان مصرف کنندگان که اکثراً همان طبقات و اقشار کارگری، متوسط و محروم هستند نیز کاهش می یابد.

در پروسه ی گردش کالا و برقرار معادله ی "پول- کالا- پول" فعالیت های اقتصادی (عمدتاً تولید، توزیع و مصرف) تنها بخاطر ارضای نیازهای ضرورت اجتماعی انجام نمی گیرند، بلکه عمدتاً برای حصول منفعت و پول بوده همواره مشکل اضافه تولید و به گفته ی مارکس "میکروب امکاناً بحران آفرین" را در بردارند. (آرکن وی: 111)*. به بیان ساده، با توجه به اینکه برای صاحبان سرمایه انگیزه اصلی منفعت جویی شخصی و گروهی است، ظرفیت کیفی و کمی محصولات و ارزشهای تولید شده ی اجتماعی لزوماً در تناسب ضرورت با احتیاجات مبرم مردم قرار نمی گیرند. همانطور که در سطور پیش اشاره گردید تمایل سرمایه داری، عمدتاً در جهت افزایش هزینه در بخش های تکنولوژیک (سرمایه ثابت) و تقلیل در عرصه ی مزایا و حقوق برای کارگران (سرمایه متغیر) بوده و نتیجتاً بخاطر ایجاد تنزل در قدرت خرید توده های کارگری و زحمتکش که اکثریت قاطع مصرف کنندگان را تشکیل می دهند، در پروسه ی پول- کالا- پول و در عرصه ی فعالیت های تولیدی و توزیعی نیز اغلب اختلال بوجود می آید. بطور خلاصه، بحران اقتصادی اضافه تولید که جزو لاینفک مناسبات سرمایه داری است وقتی ظهور می کند که در سیر گردش تجدید و توسعه سرمایه، بخاطر ظهور مانع بازتولید و بازانباشت سرمایه، یک وقفه ی جدی مالی ایجاد می گردد. که به عنوان بحران ادواری اضافه تولید تداعی میشود. از اوایل قرن 19 سال یکبار ظهور نموده اند. اما در 30 سال گذشته اقتصاد دنیا دچار تحولات جدیدتر شده که در خصلت بحران های اقتصادی نیز تاثیر گذاشته است.

همانطور که در خطوط پیشین اشاره گردید چگونگی رشد اقتصاد در جهان مدرن سرمایه داری، عمدتاً، به پیدایش و ایجاد منابع جدیدتر تقاضا برای سرمایه گذاری و سطح توان صنایع جهت عرضه ی محصولات دارای ارزش مبادله بستگی دارد. اما در چندین دهه ی گذشته، بخشاً، ظهور پدیده ی "بلوغ اقتصادی"، یعنی تکامل یافتگی سطح ظرفیت در ساختارهای صنعتی کشورهای پیشرفته باعث کاهش عمیق تری در حیطه ی تقاضا گردیده و نتیجتاً به اشیاع هرچه بیشتر کالاها در بازار این کشورها منجر گردیده است. به گفته ی فلیپ آهارا که در تایید نظرگاه لویس گرین می نویسد، دهه ها است که دیگر به مانند دوران توسعه یافتگی سرمایه داری در یکی دو قرن اخیر، تکنولوژی های نوآور در عرصه هایی مانند "برق، اتومبیل، هواپیما، شیمیایی، تلفن، رادیو، تلویزیون، بهداشت، لوله کشی" که بطور کیفی و کمی در سطح و ظرفیت تولیدات تاثیر تعیین کننده داشتند پدیدار نگشته اند. گرچه وقوع برخی نوآوری ها در عرصه های اطلاعات و ارتباطات مثل اینترنت موجب پیدایش تحریک های مقطعی در فعالیت های اقتصادی شده اند اما آنها به مانند ظهور انقلابات تکنیکی در عرصه های نام برده شده، اثر دوران سازی در ایجاد تحول کیفی در حوزه ی بازتولید نیازها و تقاضاها برای خرید و مصرف محصولات اجتماعی نداشته اند (والدن بلو: 98)*. اضافه بر آن، سیاست های انحصارگرانه از طرف شرکت های فراملی نیز به طور مصنوعی به قیمت برخی از کالاها افزوده تاثیر عظیمی در فراخ تر شدن فاصله ی طبقاتی و طبیعتاً محدودیت های بیشتر در قدرت خرید مردم و در نتیجه به ایجاد اضافه تولید و انباشت سرمایه ی غیر مولد می انجامد. در واقع سالیانست که به خاطر ظهور اشیاع در روند فعالیت های اقتصادی در جوامع صنعتی پیشرفته و بویژه رویارویی با مشکل تنزل در سطح "ظرفیت برای مصرف کالاهای کارخانه ای" که از سطح 85 درصد در سالهای 1960 به 79.8 درصد در سال 2007 تقلیل پیدا نموده است، یک پروسه ی تدریجی فاصله گیری از سرمایه گذاری در عرصه های تولیدی شکل گرفته است (فاستر، ماتنلی ریویو،

آوریل 2007: 12)*. در عین حال اگر در سالهای جنگ سرد، سرمایه گذاری در بخش های نظامی تا حدی اشتغال آفرین بوده و درصد بالاتر مالیات در جامعه قابل پذیرش بود ولی در شرایط امروزی که مبالغی بالای تریلیون دلار صرف جنگ عراق، افغانستان و سایر پروژه های نظامی شده است، حتی به بهانه ی "جنگ با تروریسم" نیز، رژیم حاکم در آمریکا نمی تواند و قادر نیست که مثل گذشته سرمایه های کلان بازانیاشته شده را در صنایع جنگ بکار ببرد. بی شک، دامن زدن به جنگ ماجراجویانه و تجاوزکارانه در عراق و افغانستان هر چه بیشتر ثروت های انسانی و مادی را به هدر داده و به فعالیت های مولد اقتصادی نیز اضافه نکرده است.

برای مقابله با معضل اقتصادی اشباع / انقباض در 30 سال گذشته، بخشی از سرمایه ها به عرصه های بانکی و مالی هجوم آوردند. همانطور که جان بلمی فاستر بدرستی تحلیل می کند، مبتنی بر تنوری "تزرکود" که دهه ها پیش بوسیله ی هری مگراف و پل سوییزی طرح شده بود، سیر حرکت انفجارآمیز فعالیت های اقتصادی به سوی بخشهای بانکی/ مالی، در واقع ناشی از "واکنشی است که در قبال ظهور رکود در اقتصاد پایه ای" رخ می دهد (مانتلی ریویو: 9)*. همانطور که ذکر شد اقتصاد سرمایه داری در جهت سودجویی و انباشت سرمایه عمل می کند و مازاد سرمایه های سرگردان، بطور دایم، در جستجوی فرصت های منفعت جویانه برای سرمایه گذاری در گردش هستند. معضل اصلی اقتصاد سرمایه داری یعنی پدیده ی بحران در بازتولید و بازانیاشته که از اشباع گردیدن ظرفیت برای جذب سرمایه در بخش های ساختاری حاکمی می شود حتی اگر راه حل های موقت مرحله ای ایجاد گشته و از جمله تحولات رادیکال در عرصه ی تکنولوژی و مدیریت نیز به وقوع بپیوندد، اما هنوز این مشکل ذاتی در جوامع مدرن امروزی همواره گریبانگیر خواهد بود. در واقع به خاطر وجود بحران های بیشمار در سرمایه داری و بویژه نوع اضافه تولید و در نتیجه هجوم سرمایه ها به عرصه های بانکی/ مالی و نهایتاً ایجاد اشباع ظرفیت در این بخش است که امروزه با رکود عمیق تر و بحران اقتصادی خانمان براندازتر، بویژه برای اکثریت توده های کارگری، زحمتکش و محروم روبرو گشته ایم. گرچه در چند دهه ی گذشته، جهت گیری گرانیکه سرمایه ها به سوی صنایع بانکی/ مالی، برای سالها در بازار اقتصاد جهان ظاهری آرام به نمایش می گذاشت، اما چندی است و بخصوص در ماههای اخیر در آمریکا و در برخی از کشورهای صنعتی دیگر، اقتصاد آنها و بویژه صنایع مالی با تلاطم های عظیم روبرو گردیده اند.

اگر تنها در دهه ی گذشته شرکت های بزرگ خصوصی و برخی از رژیم های دنیا (ب.م. چین و برخی کشورهای نفت خیز عربی) بخاطر سودجویی بدنبال سرمایه گذاری مالی بودند و در طی این پروسه با استفاده از کمک بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی باعث پیوندهای مالی وسیع تری در سراسر جهان شده اند. واگر تجویز موازین نئولیبرال اقتصادی در بسیاری از جوامع توسعه یافته (بیش از 70 کشور)، در میان آنها مکزیک، آرژانتین و تعدادی از کشورهای جنوب آسیای شرقی باعث گردیده است که آنها وادار به گرفتن وام از بانکها و مؤسسات مالی بین المللی بشوند، در این جهان سرمایه داری پر از هرج و مرج و نبود سیاست های برابری طلب و همبستگی آور که می باید از طرف دولت های دموکراتیک و مردمی اعمال شوند نتیجه ای بجز انفجار بحران های اقتصادی در سالهای 1980 (ب.م. مکزیک)، در سالهای 1990 (ب.م. کشورهای آسیای غربی، روسیه، برزیل و آرژانتین)، بجای نگذاشت. در واقع به نوعی، سرمایه های بزرگ متروپل، بخاطر معضل بازانیاشته سرمایه و نبود ظرفیت جذب آنها در دنیای صنعتی، با صدور سرمایه های مالی به جوامع عقب افتاده تر که ناچار به استفاده از وام بوده هستند، آنها را نیز دچار بحران های عظیم تری نمود. در ایران نیز از اواخر 1980 به بعد رژیم جمهوری اسلامی بخاطر تداوم چرخ اقتصاد، گرچه در چارچوب مناسبات عمدتاً غیرتولیدی/ تجاری و به کمک درآمد نفت و توسل به حکومت سرکوب از وام های اعطا شده از طرف مؤسسات و دول امپریالیستی برای ادامه ی حیات سیاسی خود و مزایای بسیار عظیم مالی و اجتماعی همراه آن استفاده نموده است.* در سالهای 1990 رقمی به اندازه ی 30 میلیارد دلار سطح بدهکاری دولت ایران به بانک های خارجی را تشکیل می داد و در سالهای اخیر مقدار بدهی

خارجی رژیم ایران، در حاشیه 20 بلیون بوده است. البته بخاطر ازدیاد درآمد نفت در چند سال گذشته که به بالای 70 بلیون دلار در سال رسیده است، در صورت وجود یک دولت مردمی که آزادانه انتخاب شده بود و سیاست های اقتصادی جامعه را در چارچوب وجود موازین دموکراتیک و مشارکت خلاق مردم برنامه ریزی می کرد، نه فقط اثر بحران های اقتصادی جهان سرمایه داری در طی سالهای گذشته در ایران خفیف تر می بود بلکه با دسترسی به درآمد منابع نفت و گاز، استفاده معقول از آن و توزیع عادلانه ثروت در جامعه وضعیت توده های مردم را به مراتب بهتر می نمود. اما با توجه به وجود یک رژیم خودکامه ی مذهبی که حکومتگران آن در شراکت با بخشی از صاحبان خصوصی ثروت و بخصوص در بخش های تجاری، خدمات و ساختمان، فارغ از نظرات و کنترل مردم و نمایندگان واقعی آنها به غارت منابع طبیعی و اجتماعی و ثروت اندوزی شخصی و گروهی خود مشغول هستند، جامعه نیز دچار شرایطی می گردد که نیمی از جمعیت در زیر فقر زندگی می کنند و به نوشته ی محمد صادق جنت یکی از ژورنالیست های خودی، اقتصاد کشور حاوی مشکلاتی چون "تورم مزمن، بیکاری دو رقمی و کم رشدی" بوده و تولید سرانه ی آن حدود 3000 دلار یعنی میانگین جهان (6000 دلار) می باشد (دنیای اقتصاد، 23 اردیبهشت 1387).

هم اکنون در سطح جهان بحران های اقتصادی یکی پس از دیگری ظاهر می شوند. در دهه ی گذشته هجوم سرمایه ها به بخش های مالی (اعتبارات، وام، اوراق مالی و غیره) باعث گردید که مؤسسات عظیم بانکی و مالی در ماههای اخیر با ورشکستگی روبرو گردیده و با اینکه تنها به کمک دولتهای خود از ورطه ی سقوط نجات یابند. تنها در آمریکا تا بحال (اواخر سپتامبر) تعدادی از شرکت های بسیار بزرگ مالی مانند لهنم برادرز (Lehman Brothers)، مریل لینگ (Merrill Lynch)، فنی می (Fannie Mae)، فردی مک (Freddie Mac)، بیرن استرنز (Bear Stearns)، آمریکن انترنشنال گروپ (American International Group)، واشنگتن میوچال (Washington Mutual) که طی سالها به پای خرید و فروش اوراق مالی مصنوعاً ارزش یافته، بخصوص بخش های متعلق به وام های مسکن رفته بودند و سپس بخاطر ترکیب حساب های چندین ده و یا صد برابر ارزش واقعی، در معرض ورشکستگی و سقوط کامل مالی بودند حال مورد حمایت مالی و حتی در مواردی زیر نظارت دولت فدرال قرار گرفته، صدها بلیون دلار و احتمالاً بیشتر از یک تریلیون دلار از کیسه ی مردم، در شکل مالیات صرف نجات، بازخرید و یا تحلیل کامل، اما حساب شده ی این کورپوریشن ها شده است. همه ی این اقدامات در حالی انجام می گیرند که صدها هزار از کارکنان این شرکتها بیکار گردیده و میلیونها نفر بخاطر اینکه قادر نیستند اقساط برای مسکن خود را بپردازند از منازل خود متواری شده در پروسه ی ملحق گردیدن به خیل بی خانمانان و محرومان هستند. تعداد بسیاری از مدیران قبلی در این شرکتها ورشکسته شده و یا بازخریداری گردیده و تجدید حیات یافته با تصاحب میلیون ها و حتی بلیون ها دلار به زندگی مرفه خود ادامه می دهند. بنا به گزارش اخیر در فایننشال تایمز، در حالیکه، طی سه سال گذشته 7 بانک مهم آمریکا حدود 500 بلیون دلار ضرر دیده اند، مقدار پولی که به مدیر عاملان این مؤسسات پرداخت شده نزدیک به 95 بلیون دلار بوده است (ورلد سوسیالیست ویسایت، آرگ، 16 سپتامبر 2008)*. این روزها (هفته آخر سپتامبر) در آمریکا صحبت از تخصیص حدود 700 بلیون دلار پشتوانه ی دولتی برای نجات کمپانی های در حال ورشکستگی است و گرچه این پروژه احتمالاً با چندی تغییر مورد تایید کنگره آمریکا، احزاب جمهوریخواه و دموکراتیک و کاندیدهای ریاست جمهوری قرار خواهد گرفت، فقط کافی است در نظر گرفته شود که مبلغ مورد نظر، کوله بار بسیار سنگین دیگری است که به بیش از 11 تریلیون دلار بدهی سراسری آمریکا به بانکهای خارجی و بخصوص به بانک مرکزی دولت چین اضافه می شود که قرار است از نسل های کنونی و آینده آمریکا و به مانند گذشته عمدتاً از توده های کارگری و زحمتکش، برای پرداخت آن بیکاری کشیده شود. همه ی این بده و پستانهای مالی، عمدتاً در درون محدوده ی بین مسئولین حکومتی در آمریکا و برخی از سایر کشورهای پیشرفته بقیه در صفحه 11

* دیدگاه *

کابوس های ما زندگی های به بن بست رسیده در اوین است

محبوبه کرمی



مدرسه فمینیستی: هفتاد روز دوری از خانواده، بی خبری از دوستان و دوری بودن از فعالیت های اجتماعی آسان نبود.

روزها و شبها پی در پی سپری می شدند بدون اینکه بدانم فردا چه خواهی کرد. در سکوت و تنهایی خود هستی که ناگهان صدای ریختن شیشه ای سکوت را از تو می گیرد. به دنبال صدا می روی. درست حدس زده ای، درگیری تازه ای روی داده است!

در بند 1 درگیری شده و زنان با الفاظ رکیک در نهایت خشونت با یکدیگر درگیر می شوند. تعداد زیادی دختران نوجوان دور آنها حلقه می زنند و از دوست و هم اطاقی خود حمایت می کنند.

خشونت به اوج خود می رسد و یکدیگر را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. کودکان خرد سال سعی می کنند خود را در آغوش مادران شان پنهان کنند.

وحشت تمامی وجودت را می گیرد. به خود می گویی که اینجا کجاست؟ چرا اینقدر خشونت؟

پس از مدت کوتاهی کم کم آرامش دوباره به اوین بر می گردد. ماندن در هواخوری را دوست ندارم چرا که دیدن نوجوانانی که بر دستهای خود اشعار عاشقانه خالکوبی کرده اند و جای زخم چاقو بر بازویشان پیداست، رنج می دهد. نوجوانانی که هر کدامشان آثار بریدگی بیشتری بر بازویشان دارد خود را از دیگران برتر می داند. آثار سوختگی با آتش سیگار بر روی دستها و سینه های شان فراوان است.

نگران می شوی، نگران نوجوانان بی گناهی که جامعه آنها را به اینجا کشانده است.

پای صحبت یکی دو تا از این جوانان می نشینم. یکی از آنها نامش راحله است؛ جوانی 24-25 ساله است؛ خوش صحبت و مهربان. به او می گویم من از اعضای جنبش زنانم و او سریعاً می پرسد «کمپین یک میلیون امضاء؟» می پرسم از کمپین چه می دانی؟ او می گوید: «قبل از تو دوستانت که اینجا بوده اند از کمپین برایم گفته اند».

او شیفته گفته ها و خواسته های ما است و می گوید اگر روزی بیرون بیایم حتما در کمپین فعالیت می کنم. او از دوستانم می گوید: از جلوه و مریم، ناهید و محبوبه، رها و نسیم، از خانم مقدم و شادی صدر. او چه خوب دوستانم را می شناسد. شاید از من هم بهتر و دقیق تر! وقتی از جلوه برایم می گوید عشق را در چشمانش به روشنی می بینم. یکی از تی شرت های کمپین را هم می پوشد. هدیه ای که از جلوه گرفته است.

میگویم کمی از خودت برایم بگو! اشک صورتش را می گیرد. می گوید چه بگویم؟ از پدر و مادر معتادم یا از شوهر قاچاقچیم؟ من خانواده ای ندارم که برایت از آنها بگویم.

نمی دانستم چه جوابی به او بدهم. گفتم راحله جان از خودت بگو. او گفت: «یک پسر 8 ساله دارم که پیش خواهرم است اما چون شناسنامه ندارد نتوانسته به مدرسه برود و نگرانم که امسال هم از درس و مدرسه عقب بماند».

گفتم چرا خواهرت اقدام نمی کند که شناسنامه بگیرد. گفت به او نمی دهند. پدر یا مادر بچه باید برود اقدام کند. خوب وقتی خواهرت می آید به ملاقاتت به او کفالت بده که اقدام کند. درحالی که بغض گلویش را می فشرد به آرامی می گوید پدرش می تواند به کس دیگری وکالت دهد تا کارهایش را انجام دهد اما مادر این حق را ندارد و نمی تواند برای بچه وکیل بگیرد.

به یاد قوانین تبعیض آمیز می افتم که اگر راحله می توانست حضانت فرزندش را بر عهده بگیرد دیگر فرزندش از تحصیل محروم نمی شد.

اما راحله چه آرزوهای زیبایی دارد. می گوید در زندان دیپلم گرفته ام و می خواهم ادامه تحصیل بدهم. او را تشویق می کنم و می گویم برای پسرت سعی کن مادر خوبی باشی و اجازه نده که به سر نوشت تو دچار شود.

راحله در حالی که حرفهای مرا تایید می کند، سعی دارد دستهایش را از من پنهان کند تا من جای بریدگی ها را بر بازویش نبینم. به او می گویم راستی راحله جان یک جراحی پلاستیک هم روی دستانت باید انجام دهی. و او می گوید: «همین تصمیم را هم دارم».

با شادی از او جدا می شوم و چه خرسندم از آرزوهای زیبای راحله. چند روز بعد شنیدم که راحله خود کشی کرده، باورکردنش برایم بسیار سخت است. سریعاً به طبقه پایین رفتم. دوستانش گفتند که بند راحله را عوض کرده اند. از دیگران پرس وجو کردم، گفتند: راحله در بهداری بستری است. پس از یکی دو روز راحله را دیدم.

گفتم چرا این کار را کردی؟ گفتی: «وقتی مرا به این بند آوردند چند تا از قدیمی ها با من درگیر شدند. آخردر این بند افراد شرور را نگه می دارند و یک روز بر اثر درگیری که با آنها پیدا کرده بودم با شیشه به یکی از آنها حمله کردم. هر دوی ما را به حفاظت اطلاعات اوین بردند. مرا به انفرادی منتقل کردند و شنیدم که می خواهند به زندانی در ورامین تبعید کنند و به ناچار دست به خود کشی زدم».

نمی دانستم به او چه بگویم. راحله با یک دنیا امید و آرزو آیا در زندان ورامین می تواند زنده بماند؟!

یکی دو روز بعد وقتی راحله خبر آزادی مرا شنید. همچون دوستی مهربان مرا در آغوش کشید، او در حالی که می گریست به من گفت راحله ها را فراموش نکنید!

و من با یک دنیا غم و حسرت که آینده این جوانان و کودکان بی پناه در زندان اوین چه خواهد شد به بیرون از اوین قدم گذاشتم بدون این که بدانم برای آنها چه می شود کرد؟! بررفته از سایت راه کارگر

* پیوندها *

سردبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابر

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص

میشوند ، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند

* دیدگاه *

ناتو، خاورمیانه، آفریقا ...

بررسی چرخش سیاست خارجی فرانسه

آن گرش

برگردان: بهروز عارفی

روز سیزدهم ژوئیه جاری، اجلاس تاسیسی سران « اتحاد برای مدیترانه» در پاریس افتتاح می شود. این طرح که در نگاه بسیاری از ناظران دارای اهداف مبهم است*، از سوی نیکولا سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه، به عنوان یکی از اهداف سیاست خارجی فرانسه معرفی شده است. در این حوزه، که همواره یکی از مسئولیت های انحصاری زیر نفوذ رئیس جمهوری تلقی می شود، وی با فراموش کردن بیانات دفاع از حقوق انسانی که در مرکز تبلیغات انتخاباتی وی قرار داشت، و قاعدتا می بایست در بسترانتصاب برنار کوشنر به وزارت امور خارجه تحقق می یافت**، به اتخاذ تصمیمات جدید اقدام کرده است. فراتر از اختلالات ناشی از حکمرانی یک نفره و انزوای وزیر امور خارجه، سیاست خارجی فرانسه بر محور پیشش دیپلماتیک «غربی-آتلانتیک» (طرفدار سیاست آمریکا) متکی بر اتحاد با ایالات متحده و مبتنی بر این برداشت که تحولات جهان برای غرب تهدید آمیز است، شکل گرفته است. این پیشش، بر مدیریت کلیه پرونده ها، از پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) تا کشمکش اسرائیل-فلسطین، از مسئله هسته ای ایران تا بحران لبنان احاطه دارد. اما، گاهی، واقعیت دشوار و منافع اقتصادی، برای مثال در آفریقا***، رئیس جمهوری را به اتخاذ سیاستی سنتی تر سوق می دهد.

تا چندی پیش، سیاست خارجی فرانسه امری پیش پا افتاده و تقریباً معمولی بود. مردم فرانسه رئیس جمهوری ای انتخاب می کردند و یک سال بعد، روزنامه نگاری که وظیفه اش ارائه کارنامه سیاست خارجی وی بود، مشاهدات خود را در یک کلمه خلاصه می کرد: تداوم. پس از آن که ژنرال دوگل از سال 1958، خطوط اصلی سیاست خارجی را تعیین کرد، در این «حوزه ویژه ریاست جمهوری»، از چپ گرفته تا جناح راست، همه با هم اتفاق نظر داشتند. نه انتخاب یک نامزد غیر گلیست در انتخابات سال 1974، یعنی والرئ ژیسکار دستن، و نه انتخاب فرانسوا میتران، چرخش قابل ملاحظه ای پدید نیاورد. با آن که میتران به هواداری از سیاست خارجی آمریکا (آتلانتیکسم) و نزدیکی به اسرائیل شهره داشت.

پس از انتخاب نیکولا سارکوزی در ششم مه 2007، وضع تغییر کرد. به علاوه، کاخ ریاست جمهوری به آن می نازد. سیاست خارجی نیز از اراده تغییرات رئیس جمهوری جدید برکنار نخواهد ماند. ولی در این بین، سهم «گسست از گذشته» و یا «تداوم»، دو اصلی که در طول سال گذشته هزار بار تکرار شده اند، به چه میزانی ست. تا هنگامی که بر راس قدرت دولت اراده گرانی حاکم است، و از آنجا که حلاجی چرخش ها دشوار است، ارائه هر بیانی در این زمینه پر نشیب و فراز است. تازه از برخی فرصت طلبی ها که از ویژگی های هر رهبر سیاسی است، سخنی به میان نمی آوریم.

از زمان برقراری جمهوری پنجم فرانسه (1958)، تصمیم گیری های حکومتی هرگز تا این حد در دستن یک نفر متمرکز نبود. مردی که نه تنها وزارت امور خارجه بلکه فراتر از آن، تمام نهاد ها و مسائل را به هیچ می گیرد. پذیرایی بسیار جنجالی از سرهنگ معمر قذافی در دسامبر 2007 در پاریس، مخمصه های مدیریت تک نفره را به نمایش گذاشت. با این استقبال، نیکلا سارکوزی از مهمان خود به خاطر آزادی و تحویل پرستاران بلغاری (1) سیاسگزار می کرد اما بهای پرداختی از کیسه وجهه فرانسه، دیپلمات های فرانسوی را در وزارت خارجه مهوت کرد. گر چه درست است که امضای قرارداد های گوناگون با گروه های صنعتی آروا، ونسی، ونولیا آنویرونمان، گاز فرانسه و فروش بیست فروند هواپیمای ارباس و همچنین همکاری در زمینه انرژی هسته ای غیر نظامی تا حدی دغدغه ها را کاهش داد. چنین پیداست که این «دیپلماسی هسته ای» بسیار سودجویانه در جهت کشورهای پیرامون مدیترانه و عربی است. تعداد کسانی که سیاست خارجی فرانسه را، چه در مورد آمریکا و چه در مورد روسیه هدایت می کنند، از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی کند. سه کانون که رقیب یک

دیگرند، دور رئیس جمهوری به مثابه آخرین تصمیم گیرنده حلقه زده اند.

ابتدا، گروه متعصبی از روشنفکران، روزنامه نگاران و بازرگانان طرفدار پر و پا قرص آمریکا که در بستر ملاقات های غیر رسمی و «دور میز شام در محافل خصوصی» بر روی رئیس جمهوری تاثیر می گذارند. گروهی از «جوانان نظریه پرداز» که معتقدند که فرانسه همچون اسرائیل به اردوگاه غرب وابسته بوده و با تهدیدات متعدد از سوی منابع مختلف از روسیه گرفته تا چین و اسلام مواجه است، در نهادهای رسمی دولتی از آنان پشتیبانی می کند. از نگاه آنان، «سیاست فرانسه در قبال جهان عرب» در بهترین حالت خود، فریبی بیش نبوده و شاید خیانتی نسبت به ایده آل های غرب بود. آنان به حرکت ملی اعتقادی نداشته و بدون هیچ عذاب وجدانی حاضرند تا پژو، سیتروئن، رنو و توتال را فدای پیکار با «مخاطره پاریسی» بکنند. آن ها دارای جای پانی در حزب «اتحاد برای اکثریت طرفداررئیس جمهوری- او ام پ» هستند. عنوان کتاب نخست وزیر پیشین فرانسه، ادوار بالادور که توجه افکار عمومی را به خود جلب نکرد، به بهترین وجهی برنامه ایشان را خلاصه می کند: «در دفاع از اتحاد غربی میان اروپا و ایالات متحده» (2). نفوذ آنان بسیار فراتر از جناح راست رفته و حتا به درون حزب سوسیالیست نیز راه یافته است.

کانون دوم، میراث خواران سیاست سنتی «گلیست» هستند و به رغم ارتقاء هائری گنو «مشاور ویژه» رئیس جمهوری، در موضعی دفاعی قرار گرفته اند. آنان که در وزارت «امورخارجی و اروپایی» سنگر گرفته اند، سخت در مقابل به انزوا کشیده شدن خود مقاومت می کنند.

دست آخر، گروه سوم، که دور ژان داوید لویت، مشاور دیپلماتیک رئیس جمهوری گرد آمده اند، با پراگماتیسم پرونده ها را بررسی و در حد امکان خود، بلندپروازی های مهارنشده رئیس دولت را تعدیل می کنند.

اگر قرار بود که گفتارها را بپذیریم، بنا بر گفته اوبر ودرین، وزیر خارجه پیشین فرانسه (از حزب سوسیالیست)، جریان نخست، یعنی «طرفداران غرب-سیاست آمریکا» مسلط اند. این جریان منسجم و رک، خواهان گسست با شیوه گذشته و زبان دیپلماتیک قالبی و ناروشن است. ویژگی آن، دو اصل زیر است: وابستگی به اردوگاه غرب، پیمان مسنولانه با ایالات متحده. یک دیپلمات اظهار داشت (3) که «تا کنون، استفاده از واژه «غرب» در یادداشت ها و گزارش های رسمی ممنوع بود، اما پس از انتخاب سارکوزی در مه 2007، واژه ای کلیدی در گفتار پیروان او شده است. دیپلمات دیگری که با سارکوزی هم عقیده است، توضیح داد: بر خلاف آن چه شیراک عادت داشت بگوید، سارکوزی تاکید می کند که ما در حاشیه بسر نبرده و به جهان غرب تعلق داریم. ما ارزشهای یکسان و تاریخ مشترکی داریم.»

رئیس جمهوری جدید فرانسه، هنگام سخنرانی در مورد سیاست خارجی دولت خویش در حضور سفیران فرانسه در روز 27 اوت 2007، هفت بار از واژه «غرب» یا «غربی» استفاده کرد و از جمله هنگامی که نسبت به خطر رویارونی با اسلام هشدار می داد. این نکته ها بدون این که توضیحاتی در موردشان داده شود، هیچده بار در کتاب سفید مربوط به دفاع ملی (4) تکرار شده اند. چنین الحاقی به غرب با تمایل آشکار بریدن از آن چه برخی «تفکر ضدآمریکایی» می خوانند، همراه است. یکی از تحلیلگران معتقد است که «اگر نتوانیم شیفتگی رئیس جمهور به آمریکا را بسنجیم، از درک افکار وی ناتوان خواهیم بود. شیفتگی وی به ایالات متحده همه موضعگیری های رئیس جمهور را به او تلقین می کند و از جمله تعهدات او نسبت به اسرائیل را. او مطمئن است که بشرطی فرانسه می تواند بر سیاست بین المللی سنگینی کند که متحد ایالات متحده باشد.»

آیا در آن صورت، سارکوزی «نومحافظه کاری است با گذرنامه فرانسوی»؟ (5) ابعاد این چرخش تا چه اندازه ای است؟ آیا «سنت گلیستی» نفوذ خود را حفظ کرده است؟ «تضاد» های موجود در تصمیمات اتخاذ شده را چگونه می توان توجیه کرد؟ برای پاسخ به این نکته ها باید با فراتر از حرف گذاشته و عملکرد رئیس جمهوری را بررسی کرد. در بین موضوعات مختلف، چهار مسئله در داوری به ما یاری می رساند. بترتیب رابطه با سازمان پیمان

آتلانتیک شمالی (ناتو) و ایالات متحده، مسئله هسته ای ایران، رابطه با سوریه و لبنان و کشمکش اسرائیل-فلسطین.

ناتو، پیوستگی!

در جریان برگزاری کنفرانس سفیران فرانسه، سارکوزی طرح پیوستن مجدد به ناتو را چنین خلاصه کرد: «شایسته یادآوری است که این پیمان آتلانتیک، متعلق به خود ماست. ما آن را پایه گذاشتیم، و امروز یکی از همکاران اصلی آن هستیم (...). من امیدوارم که در ماه های آینده از رودرونی به سوی تحکیم دفاع اروپایی و نوسازی ناتو و در نتیجه تجدید رابطه آن با فرانسه پیش برویم. این دو مکمل یکدیگرند. دفاع اروپایی مستقل و یک سازمان آتلانتیک که جای ما دقیقاً در درون آن است.»

اجلاس سران کشورهای عضو ناتو در رومانی که در آوریل 2008 برگزار شد، قدم بزرگی در این جهت برداشت. به این صورت که پرزیدنت بوش ایده تحکیم یک سیستم دفاعی اروپایی را مورد تایید قرار داد. بر طبق پیش بینی کتاب سفید، مرحله بعدی با برگزاری شصتمین سالگرد ایجاد ناتو و بازگشت فرانسه به دامان آن به سر خواهد آمد. این مراسم بطور «مشترک» از سوی فرانسه و آلمان در شهرهای استراسبورگ و کیل برگزار خواهد شد. اما، آیا تا آن هنگام، بریتانیای کبیر، آلمان و فرانسه قادر خواهند بود که سیاست دفاعی مشترکی تدوین کنند که با جایگزینی نیروهای کلاه آبی سازمان ملل متحد در برخی کشمکش های حاشیه ای متفاوت باشد؟ تازه بیست و چهار رهبر دیگر کشورهای اتحادیه اروپا را کنار می گذاریم. با توجه به بحران ناشی از رای «نه» مردم ایرلند [به منشور مشترک اروپایی]، چنین چیزی کمتر محتمل است.

یک کارمند عالیرتبه توضیح داد که «در مورد این مسائل ما می توانیم به بریتانیا اتکا کنیم. زمان آن رسیده است که دیدگاه اسطوره ای روابط فرانسه-آلمان را فراموش کنیم. آن گاه که هلموت کوهل و میتران عکس یادگاری می گرفتند. گذشته از هر چیز، جنگ بیابان رسیده و آخرین سرباز بازمانده از جنگ اول جهانی نیز درگذشته است...» و در مورد کسانی که «چرخش اتلانتیستی» [تمایل به سیاست آمریکا] و خیانت به میراث دوگل را نکوهش می کنند، - منظور خروج او از سازمان نظامی ناتو در سال 1968 است- او پاسخ می دهد: پیشنهاد بازگشت بالفعل به سازمان نظامی ناتو در سال 1995 از سوی ژاک شیراک طرح شده بود. دو رونی بس است! هنگام جنگ کوسوو، یک اسکادران از هواپیماهای فرانسه، نخستین بمباران صریح را انجام دادند. ما سخنان ژیب بر زبان می آوریم ولی در واقعیت، در عملیات ناتو شرکت می کنیم، چه در کوسوو و چه در افغانستان.»

برونو ترتره، پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیکی که در کمیسیون تدوین کتاب سفید درباره «دفاع و امنیت ملی» شرکت کرده، تایید می کند که «قصد نیکلا سارکوزی از پیوستن مجدد به فرماندهی مشترک ناتو از یک بخش ایدئولوژیکی قوی الهام می گیرد و آن این است که فرانسه به خانواده غرب تعلق داشته و از این راه، جای طبیعی خود را باز می یابد. از نگاه او، آن چه غیر طبیعی تلقی می شود، وضع موجود است.»

در سال 1987، یک دیپلمات فرانسوی که بعدها مسئولیت مهمی در وزارت خارجه بدست آورد، با اسم مستعار دامین بوشان نوشت: «یک «جزمیت» گلیستی که ژنرال دوگل متفرد بود، امکان دارد برای توجیه «تجرج» سیاست خارجی ما بکار رود: باید برای وفاداری به پدر، وی را کشت (6)». باوجود این، امکان این که لباس های کهنه روانیژشکانه متقاعد کند، بسیار کم است، زیرا آن ها به عوامل نمادین اعتقادی ندارند. سخنرانی دوگل در سال 1966 در پنوم پن علیه جنگ آمریکا در ویتنام، نظیر سخنرانی دومینیک دولین [وزیر امورخارجه وقت فرانسه] در سال 2003 در نیویورک علیه تجاوز به عراق، تنها به اعتبار فرانسه نیافزود، بلکه این دو موضعگیری از تقسیم ساده لوحانه جهان به دو اردوگاه متخاصم، آن زمان «سرمایه داری» و «کمونیستی» و اکنون «غرب» و «اسلامی» جلوگیری کرد، اردوگاهی که هر دولتی مجبور می شد به عضویت یکی در آید.

سارکوزی در 26 مارس 2008 در لندن امتناع خود را از «حکومت جهان قرن بیست و یکم با استفاده از نهادهای قرن بیستم اعلام کرد و در این رهگذر قدرت های مهم نوظهور و دو میلیارد و نیم جمعیت شان را کنار گذاشت». او با سرپیچی از توصیه های شخص خود، کوشید با اعزام نیروهای تقویتی به

افغانستان حسن نظرش را نسبت به ناتو به نمایش گذارد که نهادی است متعلق به قرن گذشته، و آن هم در لحظاتی که بخشی از تحلیل گران معتقدند که این، جنگی از پیش باخته است. آقای سارکوزی برای «خود پوشی» مدعی شد که شرکت فرانسه در ناتو، موجب تخفیف استراتژی آمریکا در این کشور شده و تقدم را به نوسازی خواهد داد؛ تونی بلر نیز از چنین استدلالی برای افزایش نیروهای بریتانیا در عراق استفاده کرد و میزان موفقیت آن را همه می دانیم. شاید امر نامطلوب این باشد که رئیس جمهوری فرانسه این کشمکش را در چارچوب «جدال تمدن ها» جای داده است، اما او ادعا می کند که این امر درست نیست. سارکوزی در طول سفرش به افغانستان در 22 دسامبر 2007 خطاب به سربازان فرانسوی گفت: شما برای تثبیت اوضاع جهان تلاش می کنید زیرا اگر افغانستان کشوری تروریست شود، همه ما از جمله در فرانسه و اروپا روزی بهایش را خواهیم پرداخت (عجب!). این گفتار که با زبان جورج دبلیو بوش هم خوانی دارد، از افغانستان جبهه پیشروی «جنگ با تروریسم» و از ناتو ابزار «سراسری» مسئول حفظ نظم غربی می سازد.

تدارک جنگ با ایران!

فرانسه در سال های 2005-2004، سیاست خود در قبال ایران را سخت تر کرد، در آن هنگام، بدنبال پیش آمدن «گنست [بین آمریکا و فرانسه] بر سر عراق»، شیراک در پی تجدید برقراری ارتباط با جورج بوش بود (7) اما، پرزیدنت شیراک، به رغم سوء ظن شدید نسبت به رهبران انقلاب اسلامی که نتیجه مهربانی وی نسبت به صدام حسین و نیز عدم توقیفش در مذاکره برای آزادی گروگان های فرانسوی در لبنان در سال های 1989-1988 بود، نگرانی خویش را از خطر رودرونی نظامی مخفی نمی کرد. بدون تردید، این امر موجب «لغزش» او در ژانویه 2007 شد. بدین ترتیب که در یک مصاحبه با روزنامه «اینترنشنال هرالد تریبون» اعلام کرد که دسترسی ایران به یک یا دو بمب اتمی چندان خطرناک نیز نیست. «ایران این بمب را در کجا پرتاب خواهد کرد؟ بر روی اسرائیل؟ این بمب هنوز دوست متمر در آسمان طی نکرده که تهران با خاک یکسان خواهد شد. (8)»

پس از انتخاب سارکوزی، ریاست جمهوری و وزارت امور خارجه و در واقع بخش امور استراتژیکی، امنیت و خلع سلاح این وزارتخانه که پرونده هسته ای ایران را بدنبال می کرد، دارای موضع مشترک در این باره اند. و مواضعش در شرایطی سرسخت تر شده که بقول کنایه آمیزیک دیپلمات فرانسوی، مقامات فرانسه با «هیچ مسؤل ایرانی دیدار نکرده» اند. درست پس از کنفرانس با سفیران فرانسه، رئیس جمهور جدید، وجود یک ایران دارای سلاح هسته ای را به عنوان «غیرقابل قبول» نکوهش کرده و بر «اراده قاطع فرانسه در اقدامات جاری که تحریم های فزاینده را با گشایش تلفیق می کند، بشرطی که ایران به تعهداتش احترام بگذارد تاکید کرد. این رویه تنها راهی است که به ما امکان می دهد از انتخاب راه فاجعه باری جلوگیری کنیم: یعنی بمب ایرانی یا بمباران ایران». از حوادث نادر، انتقاد تند نیویورک تایمز در سرمقاله مندرج در روزنامه شماره 30 اوت 2007 با عنوان «زمان تهدید نیست» بود.

گفتار رئیس جمهور به تعهد بیشتر فرانسه علیه ایران و اراده این کشور به تحمل تحریم های اروپایی در خارج از چارچوب مصوبات سازمان ملل متحد منجر شد. شیراک همواره با چنین مجازات هانی مخالفت کرده بود. این استراتژی با شکست روبرو شد. ایران قطعنامه های شورای امنیت را نادیده گرفته به برنامه غنی سازی اورانیوم ادامه داده و کنترل آژانس بین المللی انرژی اتمی را سست تر کرده است. فرانسه و اتحادیه اروپا با پیوستن به تمایلات آمریکا، گفتگو با ایران را به تعلیق برنامه غنی سازی منوط کرده و از این رو خود را از ایفای نقش مستعمل محروم می سازند. بد نیست یادآوری شود که برنامه ایران با پیمان عدم گسترش هسته ای (ان پی تی) منطبق است.

رویه دیگری امکان پذیر بود. اتحادیه اروپا و فرانسه میدانستند که در ماه های نوامبر و دسامبر 2003 موفق شده بودند از طریق گفتگو ایران را به پذیرش برنامه غنی سازی متقاعد سازند. و در پی آن، ایران پروتکل الحاقی آن تی پی را امضا کرد (که بازرسی بسیار «نیرومند» بازرسان انرژی هسته ای را امکان پذیر می سازد). تهران تا اوایل 2005 به تعهداتش احترام گذاشت ولی سپس

با اشاره به نتیجه کمی که نصیب اروپایی شد که تسلیم زیاد خواهی ایالات متحده شده بود، از آن رویگردان شد. واشینگتن همواره ایران را مظهر شر می داند.

مدت بیست سال است که آمریکا و اسرائیل پیش بینی می کنند که ایران تا دو سال دیگر صاحب اسلحه اتمی خواهد شد. پرزیدنت بوش در 17 اکتبر 2007 اعلام کرد که باید از دسترسی این کشور «به داشتن ظرفیت دانش تولید بمب اتمی» جلوگیری کرد. در صورت حمله بازدارنده کاخ سفید واشینگتن به ایران، بمنظور جلوگیری از این «ظرفیت» و «دانش»، فرانسه چه تصمیمی اتخاذ خواهد کرد؟ در این میان، چه کسی مفهوم واژه های «ظرفیت» و «دانش» را تعیین خواهد کرد؟

حمله هوایی اسرائیل علیه سوریه در سپتامبر 2007 پیش درآمدی از آن چه واکنش فرانسه می تواند باشد، بدست می دهد. در آوریل 2008، سازمان سیا با انتشار اسناد بسیار متضاد ادعا کرد که هدف حمله یک مرکز هسته ای بود. فرانسه نسبت به این عملیات نظامی که حقوق بین المللی را نقض می کرد، سکوت کرد. فرانسه با کلماتی مشابه با بیانیه وزارت خارجه آمریکا «اقدام سوریه برای روشن کردن فعالیت های هسته ای گذشته و حال خود» بسیار با اهمیت تلقی کرد.

لبنان، خودنمایی ناچیز !

سارکوزی در روز هفتم ژوئن جاری همراه با رهبران همه احزاب سیاسی و نیز ده ها روزنامه نگار برای تهنیت به میشل سلیمان رئیس جمهوری جدید لبنان، از بیروت بازدید کرد. یک بار دیگر، رسانه ها شتاب زده به تجلیل از نقش سارکوزی پرداختند در حالی که روشن بود که قرار داد میان اکثریت و اپوزیسیون لبنان در غیاب فرانسه عقد شده است.

هنگام تصدی ریاست جمهوری، سارکوزی وارث پرونده پر دردسر لبنان شد. از سال 2005 به این سو، شیراک منافع کشور خویش را با منافع خانواده حریری عجین کرده و خود را با حکومت قوا سینوره یکسان پنداشته بود. در حالی که دولت وی تنها نیمی از لبنان را نمایندگی می کرد. البته میدانیم که آقای شیراک، پس از پایان دوران ریاست جمهوری اش در یک آپارتمان مجلل متعلق به سعد حریری سکنی گزیده است، اما پاریس از این ساخت و پاخت، سربلند بیرون نیامد.

سارکوزی که از اتخاذ موضع خلاف رئیس جمهور پیش از خود، سرحال است تصمیم گرفت تا بر این مرحله خط بکشد و با حمایت از پیشنهاد وزیر امورخارجه اش، همه جناح های لبنان از جمله حزب الله را در ژوئیه 2007 در شهر سل سن کلو (حومه غربی پاریس) گرد هم آورد. او به انتقاد های آمریکا و اسرائیل و خرد گیری های طرفداران نظریه «غربی - آتلانتیستی»، که سوریه و متحدان لبنانی اش را بخشی از محور شر می داند، اعتنایی نکرد. سپس، کوشنر [وزیر امور خارجه فرانسه] که روابط قدیمی با افراد هر دو اردوگاه دارد، چندین بار به آن کشور سفر کرد. رئیس جمهوری فرانسه، با ناشکیبایی و متقاعد به حل مسائل از طریق «مذاکره حضوری»، بدون اطلاع کوشنر، در چهارم نوامبر 2007، کلود گنان، مدیر کل کاخ الیزه و لویت، مشاور دیپلماتیک خود را به سوریه روانه کرد. این ناروشنی ها معیارها را بر هم می ریزد. همچنان که اغلب در چنین معاملات سیاسی رخ می دهد و استراتژی های فرقه ای جناح های رقیب لبنانی - حالا طمع کاری آنان را نادیده می گیریم - و منافع خارجی متعدد (سوری و اسرائیلی، امریکایی و ایرانی، فرانسوی و سعودی)، توافق بر روی انتخاب رئیس جمهوری، که در اوایل دسامبر قریب الوقوع بنظر می رسید، بتأخیر افتاد. آن گاه، پاریس با خالی گذاشتن میدان، زمینه بازی در اختیار قطر می گذارد که میانجگری را دنبال کند.

این کشور نفتی کوچک، که مهم ترین پایگاه نظامی آمریکا در منطقه در آنجا قرار دارد، روابط عالی با سوریه و ایران و نیز فرانسه دارد. اسرائیل دارای یک نمایندگی در این شیخ نشین است. قطر، در ضمن دارای روابط مستدام با حزب الله (و حماس) است. آن چه پاریس بدلیل عدم پیگیری اش و رجوع به قرآنی ساده باورانه از مناقشه، موفق به انجامش نشد، قطر موفق شد. یعنی تشکیل دولت وحدت ملی با دادن حق تعلیق تصمیمات به اپوزیسیون. دلیل عدم موفقیت فرانسه نادیده گرفتن کامل واقعیت های محلی و وابسته کردن آن به رودرونی های منطقه ای با سوریه و ایران بود.

سارکوزی با چرخش جدیدی، در بیست و نهم مه در یک مکالمه تلفنی با بشار الاسد، از وی برای شرکت در نشست سران «اتحاد برای مدیترانه» دعوت کرده و دوباره گنو و لویت را روانه دمشق کرد. این حرکت سیاست خارجی فرانسه را معشوش و آن را در منطقه بی اعتبار می کرد. حزب سوسیالیست فرانسه، به بهانه دفاع از حقوق بشر، از دعوت رئیس جمهوری سوریه انتقاد می کند، ولی در مورد حضور اعلام شده رئیس جمهوری مصر و تونس و نخست وزیر اسرائیل که قرار بود در شانزلیزه حاضر باشند، هیچ نمی گوید. (خیابان شانزلیزه محل برگزاری مراسم رژه نظامی روز ملی فرانسه 14 ژوئیه بود) ایالات متحده نیز دولتی خود را بیان می کند. از قرار معلوم، منافع خود فرانسه، پیوستن صاف و ساده به محور آمریکا-اسرائیل را مشکل می سازد.

آیا این انتخاب ها از منطقی منسجم پیروی می کنند؟ یک دیپلمات عرب مقیم بیروت این پرسش را طرح می کند که چرا باید از سوریه بخاطر ایفای نقشش دریافتن راه حلی برای بحران لبنان سپاسگزاری کرد ولی در مورد ایران کاری نکرد، کشوری که در مورد این پرونده میانه روی بسیار بخرج داد؟ هدف اعلام شده از سوی سارکوزی سوق دادن بشار الاسد به فاصله گرفتن از ایران است. این هدف با توجه به وضعیت کنونی منطقه کاملاً غیر واقع بینانه است. اما، این سیاست فرانسه با پاس تازه و چرخش های جدید روبرو خواهد شد. همان گونه که ژنرال دوگل اشاره می کرد، بهتر است که به سوی شرق غامض با ایده های ساده پرواز نکرد.

اسرائیل، فراتر از هر سوء ظنی !

در روز 21 نوامبر 2007، سخنگوی جوان کاخ ریاست جمهوری فرانسه، داوید مارتینو (که در این مقام دیری نپایند)، در دیداری با شورای نمایندگی نهادهای یهودی در فرانسه (کریف)، از اتحاد فرانسه و اسرائیل تجلیل کرد. او ابراز داشت که این پیمان «در قلب اتحاد مدیترانه ای» قرار داشته و با شور و شغف اضافه کرد که روابط بین دو کشور به وضعیت پیش از جنگ 1967 برگشته است ...! منظور او دوره ای است که فرانسه سلاح اتمی در اختیار اسرائیل گذاشت.

روابط میان پاریس و تل آویو، بصورت چشمگیری در سال های 2004-2005 گرم تر شد اما پایان دوره ریاست جمهوری شیراک که به داشتن حسن نظر نسبت به اعراب مظنون بود، راه را به سوی یک دوره ماه عسل باز کرد و طرفین با غرور اعلام کردند. یکی از روزنامه نگاران روزنامه هارتس از رسیدن رئیس جمهوری جدید که معتقد است «ایجاد دولت یهود»، اثر بارز سیاسی قرن بیستم (9) است و تعهد کرده که از استقرار «حماسستان» در غزه جلوگیری کند و هرگز هیچ مصالحه ای در مورد امنیت اسرائیل نکند، اظهار خشنودی کرد. او می افزاید که این امر شاید بخاطر «ژن های» یهودی وی باشد و شاید هم نباشد (10)، ولی در هر حال، نیکولا سارکوزی از خود ماست (11).

شاهد این مدعا، سفر پر زرق و برق و برق رئیس جمهوری فرانسه از 22 تا 24 ژوئن امسال به اسرائیل است. نه تنها گفتار سارکوزی با تکرار تاریخ صهیونیسم متکی بر اسطوره توراتی، نسبت به اسرائیلی ها همدردی نشان می دهد، بلکه بدون این که کلمه ای در مورد رنج فلسطینی ها بر زبان آورد، از اشغال صحبتي نکرد و بروشنی گفت که اسرائیل و فرانسه در اردوگاه واحدی قرار دارند و آن اردوگاه دموکراسی است. بد نبود که او بیاد می آورد هنگامی که فرانسه یا ایالات متحده از هندوچین قربانگهی ساخته بودند، هر دو کشور جزو دموکراسی بودند. سارکوزی برای نرنجاندن میزبانانش، حتی فراموش کرد که جمله ای از سخنرانی اش را که به بازگشت به مرزهای 1967 اشاره می کرد، بخواند.

این سفر همچنین تحکیم روابط دوجانبه با اسرائیل را مورد تأکید قرار داد. انگار که اشغال وجود خارجی نداشت یا مستعمره سازی اصلاً گسترشی نمی یابد و یا این که می توان با بهانه تروریسم، سرکوب روزافزون را توجیه کرد. و هنگامی که در سال گذشته، دولت ایهود اولمرت با خاتم آنگلا مرکل، رئیس وقت اتحادیه اروپا تماس گرفت تا همکاری مستحکم تری با اتحادیه اروپا برقرار کند، فرانسه مساعدترین واکنش را در میان دول اروپا داشت. هدف، تعمیق همکاری های اقتصادی و بویژه استحکام مناسبات سیاسی بود. مسؤلان اسرائیلی خواهان ملاقات سالیانه با شورای وزیران اتحادیه اروپا شدند. اشاره شود که تنها کشورهای بزرگ نظیر ایالات متحده، روسیه و چین از چنین امتیازی برخوردارند. بدون

بدگمانی، اسرائیلی‌ها میخواستند که اتحادیه پیش از هر بیانی‌ای در مورد خاورمیانه، با آن‌ها مشورت کند.

هنگامی که اولین حکومت عربی واکنش نشان داد. کاخ ریاست جمهوری فرانسه دچار سرگیجه شد. «دوستان» فرانسه، نشست سران کشورهای مدیترانه را که قرار بود در 13 ژوئیه برگزار شود، تهدید به بایکوت کردند. و روز شانزدهم ژوئن، همزمان با تشکیل شورای همکاری اتحادیه اروپا-اسرائیل، 27 کشور اروپایی عضو، بسیار مودبانه، تقاضای خاتم تزیینی لیونی، وزیر خارجه اسرائیل را رد کردند. او پس از مسکوت گذاشتن موضوع شرکتش در جلسه، سرانجام در آن حاضر شد و برای تبدیل شکست نسبی اش به پیروزی، خبرهایی پخش کرد که نیمی از واقعیت بودند و مطبوعات اروپا و اسرائیل بدون تطابق با حقیقت، آن‌ها را بازتاب دادند. (12)

بدین منوال، اصل حقیقت همیشه در پشت ابرها نمی ماند. در آوریل گذشته، کاخ الیزه (ریاست جمهوری فرانسه) با مسافرت ایو اوین دولا سوزی بر به عزه موافقت کرد. این مدیر پیشین بخش افریقای شمالی-خاورمیانه وزارت امورخارجه ماموریت داشت با حماس تماس بگیرد. اما، پس از برپا شدن این اقدام، سخنگوی وزارت خارجه فرانسه، آن را «ابتکار شخصی» خواند، بدون این که واقعا این عمل را نفی نکند. سارکوزی در جریان توقف بسیار کوتاهش در بیت لحم در 24 ژوئن، بطور روشن به حماس حمله کرد: «نمی‌توان با تروریسم صلح کرد، نمی‌توان با تروریسم مذاکره کرد». آیا همین امر در مورد دولت اسرائیل که سیاست تروریسم علیه اهالی فلسطین را بکار می‌بندد، صادق نیست؟ اگر در سال‌های دهه 1970 و 1980، فرانسه از سیاست آمریکا و اسرائیل که سازمان آزادی بخش فلسطین - ساف - را «تروریست» می‌نامیدند، دنباله روی می‌کرد، می‌توان تصور کرد که مذاکره میان ساف و اسرائیل در سال‌های دهه 1990، هرگز عملی نمی‌شد.

آیا با سیاست گسست روبرویم یا تداوم؟ گاهی این و گاهی آن، به رغم مسئله تیت، پاریس در پی ادامه روابط حسنه با پکن است. در نشست سران در بخارست، فرانسه برای ملاحظه مسکو، دست کم بطور موقت، با الحاق اوکراین به ناتو مخالفت کرد. سیاست خارجی مدام تکان می‌خورد. گاهی در خفا و گاهی آشکارا. بانی این تغییرات، شخص رئیس جمهور است و اغلب با منشی مغشوش و با یک جریان «غربی-آتلانتیستی» که با «چهره پوشیده» پیش می‌رود، چرا که ایده‌های مورد نظر وی، غیر محبوبند. این امر نتیجه خلاء روشنفکری است: کسی نمی‌داند که چگونه باید طرحی منسجم تدوین کرد. طرحی که با دادن تغییرات در سنتی که ژنرال دوگل بانی اش بود، آن را بکار بسته و درجهانی که به دو نیم تقسیم نخواهد شد، عملکرد مستقیم فرانسه را میسر کند.

Le monde-diplomatique, juillet 2008
Enquête sur le virage de la diplomatie française, Alain Gresh

* به مقاله «بازار داغ بگو دیرباره مدیترانه» نوشته ژرژ کورم در همین شماره مراجعه کنید.

** به ضمیمه همین مقاله با عنوان «وزارت خارجه، یعنی شخص من!» مراجعه کنید.

*** به مقاله «نشانه‌های ضد و نقیض درباره قاره سیاه» در همین شماره مراجعه کنید.

پاورقی‌ها:

1 - آزادی این پرستاران و پزشک فلسطینی از مدت‌ها پیش تدارک دیده شده بود. بدون این مقدمه چینی‌ها اراده گرانی سارکوزی به جانی نمی‌رسید. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب مارک پی برینی Marc Pierini با عنوان «Le prix de la Liberté, Libye» (بهای یک آزادی، لبی، در پشت پرده یک مذاکره) از انتشارات «اکت سود»، آریل، 2008 مراجعه کنید.

2- انتشارات فایار، پاریس، 2007

3 - بیشتر مخاطبان ما در تهیه این گزارش، مایل نبودند نامشان در مقاله برده شود.

4 - به اسناد فرانسه «La Documentation Française» از انتشارات اودیل ژاکوب Odile Jacob، پاریس، ژوئن 2008 مراجعه کنید.

5 - حزب سوسیالیست فرانسه در یک سند درونی بنام «گسست آرام ولی نگران‌کننده نیکولا سارکوزی»، از این واژه‌ها استفاده کرده است. این سند با سرپرستی اریک بسون تهیه شده است. وی اندکی بعد، به جبهه سارکوزی پیوست و به مقام وزارت رسید.

6 - به کتاب دامی ین بوشان با عنوان «La Politique française au Moyen Orient» از انتشارات «سیاست خارجی»، پاریس، زمستان 1987 مراجعه کنید.

7 - به مقاله «صدای مغشوش فرانسه» نوشته آلن گرش، ژوئن 2006، موجود در آرشیو لوموند دیپلماتیک (فارسی) مراجعه کنید.

<http://ir.mondediplo.com/article917.html>

8 - به مقاله «Chirac et l'Iran. Quand la presse s'emballe» (به زبان فرانسه) در بلاگ اخبار خاورمیانه بر روی سایت لوموند دیپلماتیک، 2 فوریه 2007 مراجعه کنید.

<http://blog.mondediplo.net/2007-02-02-Chirac-et-l-Iran-Quand-la-presse-s-emballe>

9 - در واقع، سارکوزی اظهار داشته که «ایجاد اسرائیل، «یک واقعیت سیاسی مهم قرن بیستم» است.

10 - اشاره به این امر دارد که پدر بزرگ آقای سارکوزی یهودی بود. اگر چنین مسئله‌ای را یک روزنامه نگار فرانسوی مطرح کرده بود، به عنوان یهودی ستیز افشا می‌شد.

11 - روزنامه هارتس، سی دسامبر 2007.

12 - به مقاله زیر (به زبان فرانسه)، در روزنامه لوموند شماره 17 ژوئن 2008 مراجعه کنید:

Thomas Ferenczi, « L'UE et Israel s'engagent dans un « partenariat renforcé » qui mécontente les Palestiniens »
ماهنامه لوموند دیپلماتیک، ژوئیه 2008

بقیه مقاله: **نگاهی به بحران‌های اقتصادی در جهان امروز!**

صنعتی و مدیران رده‌ی بالای مؤسسات غول پیکر بین‌المللی و بدون اطلاع و بدون از کنترل اکثریت مطلق توده‌های کارگری، زحمتکش و محروم انجام می‌گیرند.

کوتاه سخن، مسئله حیاتی این است که بحران‌های مزمن سرمایه‌داری و از جمله بحران بسیار مخرب اقتصادی اخیر ناشی از مناسبات رقابت‌گرا و سودجویانه‌ی سرمایه‌داری، معضل‌های بازتولید/بازانباشت سرمایه، خصلت فرصت‌طلبانه‌ی سرمایه‌های سرگردان و سرانجام ترکیب حساب‌های بیش از ده‌ها تریلیون دلار از سرمایه‌های مالی که به گفته‌ی کون فیلیپز با پشتیبانی کامل دولت و بانک مرکزی "اقتصاد آمریکا را به گروگان گرفته" و تنها بین سالهای 2006-1987، سطح بدهی در بازار اعتبارات آمریکا را از 11 تریلیون دلار به 46 تریلیون دلار رساند (بیل مویرز ژورنال، 19 سپتامبر 2008)*، می‌باشند. بروز این بحران‌های ژرف اقتصادی حامل پیام طنزین آور جهانی هستند و آن این است که ضرورت برای سازماندهی سوسیالیستی در جوامع یعنی استقرار مالکیت و کنترل اجتماعی بر ابزار اصلی تولید و بویژه در صنایع استراتژیک و ایجاد دمکراسی واقعی سیاسی جهت مشارکت جمعی توده‌ها بر سرنوشت اجتماعی خود فرا رسیده است و تنها در صورت استقرار حکومت‌های دمکراتیک سراسری بوسیله‌ی کارگران، زحمتکشان و محرومان و انبساط افقی آن در اشکال خود حکومت‌های محلی و تلاش تدریجی برای محو روابط کالایی و انواع دیگر ستم‌های اجتماعی در میان مردم است که در جامعه برابری، عدالت و سعادت همگانی ایجاد می‌گردد. جنبش سوسیالیستی یقین دارد که در قرن بیست و یکم، انسانها با نفی سرمایه‌داری، در جهان سوسیالیسم می‌آفرینند.

سپتامبر 2008

پا نوشتها:

R.Kenway, "Crisis", in *Marxian Economies*, edited by John Eatwell, Murry Milgate and Peter Newman, w.w. Norton & Company, pp 110-114.
Walden Bello, "Dilemmas of Domination", Metropolitan Books, 2005.
Monthly Review, An independent Socialist Journal, New York.
Donya-e eqtesad, a newspaper in Iran

دنیای

اقتصاد، تهران

"The Wall Street Crisis and the failure of American capitalism" by Barry Greg in world Social web site.org, published by the international committee of the 4th International (ICFI).

. Org/moyers/journal, Sept 19 2008. www.pbs.org Bill Moyers Journal,

اینهم ویدیوی مراسم "جن زدایی" سارا پیلین



ماما جین برخلاف سارا پیلین از برکات کشیش جن گیر برخوردار نشد.

روشنگری دوره، دوره ی شیاطین سیاسی است. برای همین است که حتی متولیان چاه جمرکان هم در این دوره هیچ به روی خود نمی آورند که جای واقعی آنها کنار بساط فال نخود است و بطور جدی خواهان جایگاهی برای خود در صحنه سیاست بین الملل شده اند. متأسفانه ایران به علت سابقه دیرین استبداد، سهم خود را از این وضعیت در فاجعه بازترین شکل خود یعنی به صورت حکومت مستقیم جن بگیران و سلطه قوانین آنها بر کشور دریافت کرد. ولی حتی دمکراتیک ترین کشورها هم از این موج واپسگرایی مصون نمانده اند.

ویدیوی مراسم جن زدایی، ساراپیلین، نامزد معاونت رئیس جمهور از طرف حزب جمهوریخواه، روز پنج شنبه 25 سپتامبر در رسانه های جهان منتشر شد. ویدیو در سال 2005 ضبط شده است، یعنی همان موقع که میخواستند برای نشانیدن ساراپیلین در پست فرمانداری رای جمع کنند. در ویدیو می بینیم که سارا را به کلیسا می آورند و با لمس دست های او توسط دو خادم کلیسا و خواندن دعا او را از نفوذ اجنه و شیاطین مصون میکنند.

ویدیو نخست توماس موتی Thomas Muthee کشیش نه چندان خوشنام کلیسای واسیلا به موعظه می پردازد. توماس موتی که اصلاً اهل کنیاست، همان کشور موطن پدر باراک اوباما، معروف به کشیش جن گیر است. او که مدتی در اسکاتلند به تحصیل مذهبی اشتغال داشت با این ادعا به کنیا برگشت که عامل بدبختی های شهر زادگاهش ساحره ای است به نام ماما جین و برای بازگشت مسیح به شهر باید او را از شهر راند. او با همین ادعای بیرون کردن اجنه از شهرها به تاسیس کلیسا در شهرهای آفریقایی پرداخت. سارا پیلین قبلاً عضو کلیسایی بود که این کشیش در آن موعظه میکرد.

توماس موتی در ویدیویی که پخش شده میگوید 9 چیز باید در آمریکا عوض شود تا خدا دوباره در زندگی مردم آمریکا حضور پیدا کند. 9 چیزی که به عقیده او باید عوض شوند همه ی مراکز حساس و مهم زندگی اجتماعی مردم آمریکا را در بر میگیرد. سخنرانی او در این مراسم بی شباهت به سخنرانی ها و موعظه های دست اندرکاران جمهوری اسلامی نیست:

" ما نیاز داریم خدا نظام آموزشی ما را در اختیار بگیرد... اگر این امر در مدارس ما محقق شود به بچه های ما یاد نخواهند داد چطور بود را ببرستند، چطور محمد را تقدیس کنند. شیاطین و جادو گران در برنامه درسی آنها جایی نخواهند داشت. آیا حرف های مرا می شنوید؟"

موتی سپس به عرصه دیگری می پردازد که باید از شر به قول زمامداران رژیم اسلامی، تهاجم سکولاریسم، نجات پیدا کند، یعنی رسانه ها:

"عرصه دیگر، عرصه رسانه هاست. ما به آدم های معتقد در رسانه ها نیاز داریم. ما نیاز داریم که خدا رسانه ها را در سرزمین های ما در اختیار بگیرد." و کشیش مزبور بالاخره به مهم ترین عرصه مورد نظر خود در مراسم آن روز می پردازد:

" آخرین عرصه، عرصه حکومت است. همان میشنوید؟ ما در این حوزه به مردم معتقد نیاز داریم. ما نیاز به مردان و زنانی داریم که از کمال برخوردار باشند. می فهمید، منظور مقامات دولتی ست. مردمانی از نوع [مسیحیان] از نو حیات یافته، صاحب معنویات؛ مردمانی که خدارا می شناسند و با خدا جدی اند." و این البته مقدمه معرفی سارا به حضار و در واقع رای دهندگان است که موعظه در اوج خود و در مراسم پایانی به آن می پردازد. در این هنگام سارا را می آورند تا کشیش موتی مراسم راندن جن exorcism, را در مورد او انجام دهد.

" بیاید، با خداوند در مورد این زن صحبت کنید. ما اعلام میکنیم خدا او را از شیطان در امان دارد. خدای من راه او را بگشا. به نام مسیح کارزار انتخاباتی را برای او سهل کن و پشتیبان او باش. او را وسیله قرار بده تا این ملت را دچار تحول کند."

سپس چنانکه در ویدیو دیده میشود مراسم دور نکه داشتن اجنه از سارا پیلین با همکاری خود سارا به اجرا در می آید. چند ماه بعد سارا پیلین به فرمانداری آلاسکا برگزیده میشود. اما همه زنان مثل سارا پیلین از برکات و اعظ جن گیر برخوردار نمیشوند. میگویند ماما جین، "ساحره" ای که به زندگی توماس موتی برکت داد، یک زن روستایی واقعی از همشهریان این واعظ بوده است. موتی با انتساب همه فجایع شهر از جمله تصادفات اتوموبیل به او مردم ساده دل و خرافاتی را علیه او شورانده و باعث بیرون راندن او از شهر شد و ادعا کرد شهر اکنون به یک جایگاه پاک مسیحایی تبدیل شده است و آمارهایی نیز فراهم کرد که نشان دهد راندن این ساحره، واقعا در کاهش فجایع تاثیر داشته است.

انتشار ویدیو هم اکنون به شایعاتی در اینترنت دامن زده است. برخی نوشته اند از آغاز کشیش مزبور برای ماموریت های ویژه سیاسی برگزیده شده بود. برخی گفته اند زنی که در ویدیو دیده میشود سارا پیلین نیست. آسوشیتدپرس نوشته است کلیسای واسیلا تأیید کرد که ویدیو در سال 2005 در این کلیسا ضبط شده است ولی نه کلیسا و نه کارکنان انتخاباتی مک کین حاضر نشدند در مورد مراسم حفاظت سارا پیلین از جن اظهار نظر کنند.

سارا پیلین که قبلاً عضو این کلیسا بود اکنون چند سال است از حضور مرتب در آن خودداری میکند. ولی کلیسای مزبور که مجمع خدایی واسیلا، خوانده میشود در کارزار انتخاباتی به نفع مک کین نقش بازی میکند. در هفته ای که این مجمع برای نامزدهای دو حزب، باراک اوباما و جان مک کین جلسه ای ترتیب داد که به سوالات مردم پاسخ گویند، آرای اوباما به شدت پائین آمد و رسانه ها نوشتند یکی از دلایل آن همین جلسه بوده است.

در این جلسه از دو نامزد پرسیدند عمر زمین چقدر است. پاسخ به این سوال برای اوباما خیلی دشوار بود. اگر او به یافته های علمی اتکا میکرد و از سیستم خورشیدی و تنوری انفجار بزرگ و عمر چند میلیاردی صحبت میکرد، آرای باورمندان خرافی را که برای انتخابات ها روی آنها خوب کار شده از دست میداد. اگر به داستان خلقت کتاب مقدس اتکاء میکرد و عمر زمین را فقط ده هزار سال میخواند، هم رای دهندگان اخص خودش که بخش بزرگی از آنها را روشنفکران تشکیل میدهند و هم رسانه های مخالف با منظورهی انتخاباتی او را به شهادت متهم میکردند. اوباما سعی کرد با پیچ و تاب از کنار سوال رد شود. اما در این پیچ و تاب ها نه فقط علم بلکه دمکراسی نیز زخمی میشوند. زیرا پیشرفت دمکراسی قبل از هرچیز مستلزم دور کردن شیاطین ریاکار سیاسی و متولیان جمرکان از دامن حکومت است.

* ویدیوی مراسم راندن اجنه از سارا پیلین را در لینک زیر از گاردین ببینید.

<http://www.guardian.co.uk/world/oliverburkemanblog/2008/sep/24/uselections2008.sarahpalin1>

برگرفته از سایت روشنگری